June 2008 AWAKENING Issue # 34

بیـــــداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

شماره ۳۴ ـ سال ششم ـ خرداد ۲۷۱۷ ایرانی

جون ۲۰۰۸ میلادی ـ ۱۳۸۷ تحمیلی عربی

ایران هرگز از
داشتن فرزندانی
دلیر، آگاه و
عاشق تهی نمی‌گردد

ارج بزرگان
خود را بشناسیم
ابراز کنیم تا
ماندگار شویم

ما، فرهنگ یاران، نویسندگان، شاعران و روزنامه نگاران، «هومر آبرامیان ـ هما احسان ـ دکتر ناصر انقطاع ـ دکتر احمد ایرانی ـ عباس پهلوان ـ مهندس نادر پیمایی ـ پرفسور منوچهر جمالی ـ دکتر بهرام چوبینه ـ هادی خرسندی ـ دکتر اسماعیل خویی ـ دکتر لطف‌اله روزبهانی ـ دکتر حسن رهنوردی ـ پارمیس سعدی ـ شعاع شفا ـ دکتر محمد عاصمی ـ میرزا آقا عسگری (مانی) ـ سیاوش لشگری ـ مسعود مجیری ـ هوشنگ معین زاده ـ کاظم ملک ـ دکتر محمد علی مهرآسا ـ دکتر مرتضا میرآفتابی و همه‌ی آنانی که بیم پریشانی فرهنگ ایران را دارند»

بزرگ میداریم تلاش های ناایستای استادِ فرزانه **دکتر شجاع‌الدن شفا** را در راه پاسداری از فرهنگ و ادب ایران.

ارج می گذاریم روشنگری های مؤثر، سازنده و دلیرانه‌ی استاد شفا را از گوشه های ممنوع و پنهان نگه داشته شده‌ی تاریخ ایران.

وگرامی می‌داریم پژوهش ها ـ ترجمه ها و نوشتن کتاب های ماندگار تولدی دیگر ـ جنایات و مکافات ـ توضیح‌المسائل ـ از کلینی تا خمینی ـ پس از هزار و چهارسد سال ـ در پیکار اهریمن ـ حقوق بشر ـ قانون بیضه و بمب اتمی ـ فرهنگنامه روابط فرهنگی ایران با یکایک کشورهای جهان ـ کمدی الهی دانته ـ بهشت گُمشده میلتن ـ دیوان شرقی گوته ـ نغمه های شاعرانه لامارتین ـ افسانه‌های راز و خیال ادگار آلن پو و بسیاری دیگر را از آقای شفا.

این شماره ویژه را «بیداری» برای سپاسگزاری کوچکی از آن همه کارهای بزرگ پیشکش استاد گرانمایه آقای شجاع‌الدین شفا می‌کند که «ستاننده دادِ دل و خونِ» فریدون فرخزاد ـ کورش آریامنش ـ صادق هدایت ـ احمد کسروی ـ علی دشتی ـ میرزاآقا خان کرمانی ـ و همه‌ی سربداران راه آزادی و سربلندی ایران از دشمن یکهزار و چهارسد ساله گردید.

باشد که مکنونات قلبی نویسندگان این ویژه نامه، دل استاد شفا را شادمان سازد و بداند که فرزندانِ حق‌شناس ایران از هر قوم و قبیله و طیف سیاسی که باشند ایشان را دوست میدارند و ارزش کارهای جاودانی شان را می دانند.

برای استاد شفای گرامی، تندرستی و سال های زیاد زندگی آرزو می‌کنیم.

هومر آبرامیان ـ استرالیا

استادگرانمایه شجاع‌الدین شفا، براستی بزرگمردی از تبار مردان شاهنامه است که در تیره‌ترین روزهای ایران و بی فروغ شدن خورشید روزگاران در میهن اهورایی ما آرش وار بپا خاست و کاری بس بزرگ را در راه کوباندن سر اهرمن بر سنگ آغاز نمود.

او بمانند بسیاری از ایرانیان که نشستند تا ببینند نمایش پلیدی ها چگونه پیش می رود، آرام نگرفت و دم فرو نبست، یک تنه دست به‌کار شد و پرده از روی راز پتیارگی فرومایگان برکشید تا این کهکشان برجاست استاد شجاع‌الدین شفا این زورگویان و زورستانان تازی را بی آبرو کرد و جام رسوایی شان را از بام آسمان بردل زمین کوبید و ناچیزی آنها را بی پرده نشان داد، کارهای پژوهشی استاد ما تا جاودان برای ایرانیان پایدار و استوار و راهگشا خواهد ماند. اهورای خرد همواره با او باد.

هما احسان ـ لس آنجلس

شجاع‌الدین شفا، پژوهشگر خستگی ناپذیر.

نام شجاع‌الدین شفا، خواندن و نوشتن، پژوهش و روشنگری را به‌یاد می آورد.

او مردیست زیبا دوست و همواره جستجوگر.

از «ترانه های بیلیتس» تا «تولدی دیگر» راه درازی را پیموده است. تاثیر وجود او در تاسیس و ترتیب «کتابخانه پهلوی» در پایگاه یک مرجع معتبر و مهم بین‌المللی در باره ایران، و دقت او در سرپرستی گاهنامه هایی که اینک و همواره دست مایه همه پژوهشگران در باره ایران هست و خواهد بود، و انتشار یافته‌های او در کنکاش و جستجوی متون کتاب های دینی، در پی شناخت «خدا» و «انسان» و رابطه این دو با هم (تولدی دیگر)، نه تنها برای

دکتر مسعود انصاری

شجاع‌الدّین و یا قهرمان خردگرایی

همبودگاه (جامعه) بدون اندیشمند را می‌توان همانند بیابانی بدون آب به شمار آورد. همانگونه که آب سبب و فرنود رُشد و بار دهی زمین خواهد شد، وجود اندیشمند نیز سبب پیشروی و شکوفائی همبودگاه بشری خواهد گردید. به گونه‌ای که همبودگاه بشری را می‌توان پدیدهٔ بدون جان و روانی به شمار آورد که اندیشمندان و فرهیختگان به آن جان و روان دَهِش می‌کنند. هر اندازه که همبودگاهی از وجود اندیشمندان بیشتر بهره داشته باشد شکوفاتر، پیشرفته تر و پر بارتر خواهد بود و هرگاه همبودگاهی از وجود اندیشمندان تهی باشد، همانند بیابان بدون آب، جسم مانده و فرتاش بیروح و اثری است که انتظار هیچ گونه باردهی و فراگشتی از آن نمی رود.

این تئوری ساده، سبب و فرنود واپس ماندگی ما را از ۱۴۰۰ سال پیش به این سو به خوبی آشکار می‌کند. دلیل اینکه امروز گروهی ملّای خردستیز، میهن ناشناس، تهی از فرهنگ و خالی از ارزشهای انسانی برکشور ما چیره شده و برکرسی حکومت تکیه زده‌اند، تنها وجود همین فلسفه بوده است.

در درازنای ۱۴۰۰ سالی که از تهاجم تازی ها به فرهنگ و ارزشهای تاریخی، ملّی و میهنی ما می گذرد، ما کمتر به اندیشمندی بر می‌خوریم که افراد همبودگاه خود را از خرافه پرستی و افسون شدگی به واقع بینی و خردگرائی رهنمون شده باشد. مدّت ۱۴۰۰ سال است، زنگار شرم آور واپسگرای اسلام همبودگاه ما را با رخوتی مرگبار پوشانیده و چنین به نگر می‌رسد که یا همبودگاه ما در این سالهای دراز از وجود اندیشمندی که ما را به حقایق رهنمون شود تهی بوده و یا اینکه اندیشمندان و فرهیختگان ما به سبب فرنودهائی که این نوشتار گنجایش شرحش را ندارد از انجام این خویشکاری انسانی و میهنی باز مانده‌اند.

ولی جای بسیار خوشبختی است که در زمان ما بزرگ اندیش و ابر روشنگری همانند شجاع‌الدین شفا دست از آستین تاریخ جنبش های روشنگری به درآورده و در همبودگاه واپس مانده و روان مُرده ما، جانی امید بخش دمیده است. شجاع‌الدّین شفا را براستی باید بزرگ اندیشمندی به شمار آورد که کشتی در گِل مانده فرهنگ خرافات زدهٔ ما را به‌سوی جنبشی سازنده و آزادی بخش رهنمون شده است.

شاید پدر و مادر فروهیده‌ای که برای این شجاع مرد تاریخ جنبش روشنگری ایران نام «شجاع‌الدین» را برگزیده‌اند، ناخودآگاهانه فرتاب زده شده بودند که او دلیرانه به نبرد با خرافات دینی خیزش خواهد کرد و با شجاعتی کم مانند، آئین خردگرائی را جایگزین خرافه پرستی های دینی و دُژ پنداری های اسلامی خواهد نمود و به همین جهت، او را «شجاع‌الدّین» نام نهادند. شجاعی که دینخواهی و بیهوده پرستی را در هم می شکند بدیهی است که تاریخ جنبش روشنگری میهن ما به وجود این پرچم افروز خردگرائی خواهد بالید و ایرانیان راستین و پاک نهاد آرمان دارند گهر وجودش پیوسته تندرست و دیرزیو و خامهٔ فرجودگر و خردنشانش پُربار باشد.

دَژ پنداری = بیهوده و کج پنداری فرنود = علت فرتاش = وجود، هستی
فراگشت = تحوّل فروهیده = خردآگاه، کاردان فرتاب = الهام
فرجودگر = معجزه‌گر

از صفحه‌ی نخست

فارسی زبانان، که برای‌همه افراد بشرِ گُم شده در صحرای تعصب و خرافه راهگشا و درمان درد است.

شجاع‌الدین شفا، در کهولت و هنوز هم از پشت عینک ضخیم که به‌دشواری در دیدن، او را یاری میدهد، نظر باز زیبایی های جهان، و جستجوگر ستاره های روشن در آسمان بیکران اندیشه انسانی با قصه خلق زیبایی است، تا مردمان دیدن و اندیشیدن را یاد بگیرند، و از نعمت و ویژگی تفکر برخوردار گشتن را از یاد نبرند.

عمرش دراز، توان دیدن و تولید اندیشه کردنش مدام باد.

دکتر ناصرانقطاع ـ لس آنجلس

شجاع‌الدین شفامَردِ قلم و سخن

در برابر رژیم «خون و نادانی و مرگ» دوگروه از ایرانیانِ آزاده و روشن اندیش به ستیز ایستاده‌اند. گروهی باجنگ افزارهایی چون تفنگ و مانند آن، و باگِرد هم آیی‌ها و نشان دادن خشمِ خود به‌یاری فریادها و داد خواهی ها، وگروهی دیگر، با «قلم و سخن.»

تاریخ نشان داده است که همیشه نیروی قلم و نوشتار، و سخن، کارسازتر، بُرنده‌تر، وکوبنده تر از دیگر جنگ افزارها است.

ستیزهای قلمی نه تنها برای امروز کار ساز است، بلکه این ستیزها درکتاب ها و نوشته ها و نوارها، می مانند و تا همیشه، داغ ننگ و رسوایی را بر پیشانی دستاربندانِ خون آشام و ستمگر می‌کوبند.

در میان ستیزندگانی که به‌نیروی «قلم» مجهز هستند، و باگذشته گرایان و گرگ سرشت ها می‌جنگند تنی چند نه‌یک سر و گردن که چندین سر وگردن بالاتراز دیگران ایستاده‌اند. و دکترِ شجاع‌الدین شفا یکی از آن دلاوران است، و شاید برجسته‌ترین آنها.

دکتر شفا، در درازای بیست و نُه سالی که از فرمانروایی اهریمن بر ایران میگذرد، یکدم آسوده نبوده، و پیوسته و پیوسته نوشته است. آن هم چه نوشتنی. همگی بابرگه و سند، همگی روشن و آشکار، و همگی منطقی و پذیرفتنی.

او، یک ایرانی نژاده است که به گذشت سال و ماه بر زندگی خویش نمی‌اندیشد. با نیرویی جوان، و بااندیشه‌ای آزموده و پیر، شمشیر خامه را یکدم در نیام نگذارده است و پیوسته و هماره می نویسد.

به‌دید من، ملت ایران، آگاهی های کنونی، و آزادی های آینده خود را به دکتر شجاع‌الدین شفا، و مانند های دکتر شفا، وامدار است.

با آرزوی تندرستی و کامرانیِ این بزرگمرد، او و همه‌ی ستیزندگان راه آگاه سازی مردم را در راهی که در پیش گرفته‌اند، از ته دل می‌ستایم.

دکتر احمد ایرانی ـ سانفرانسیسکو

کتاب «تولدی دیگر» شاید یکی از کم مانندترین کتاب ها در تاریخ فرهنگ ایران است. نویسنده‌ی کتاب، استاد شجاع‌الدین شفا، بانوشتن این کتاب خدمتی بزرگ را به‌انجام رسانیده است.
استاد شفا با دلیری و آگاهی کم‌نظیری دین های خاورمیانه‌ای یا سامی ـ یهودیت، مسحیت و اسلام را ـ به‌عنوان دین‌هایی ضد انسان و سرشار از خرافات به‌خواننده شناسانیده است. او تنها نویسنده‌ی دین شکنی است که در تاریخ معاصر ایران نام خود را بر روی جلد کتاب گذاشت و از شیادان روحانی نترسید.
در آغاز انتشار کتاب «تولدی دیگر» من در ماهنامه‌ی «ایرانشهر» که با کوشش آقای بیژن خلیلی در لس آنجلس منتشر می شد، به ستایش از این کتاب ارزشمند و نویسنده‌ی ارجمند آن، استاد شفا، پرداختم. نوشتارهای من در چند شماره‌ی «ایرانشهر» منتشر شد. با آن که در آن نوشتارها من به‌دلیل همکاری استاد شفا با نظام پیش از انقلاب به او تاخته بودم، اما ایشان نوشته های مرا «نقد استادانه» خوانده بودند. برای ستایش از استاد شفا، تولدی دیگر را باز خوانی کنیم و از دیگران نیز بخواهیم که آنرابخوانند.

آرش بیخدا (مدیر بزرگترین سایت ضد اسلامِ زندیق)

«پس از هزار و چهارسد سال» همیشه با خود فکر می‌کردم کسی که بتواند دیوان خواجه حافظ شیرازی را به زبانی دیگر برگردان کند باید یک نابغه باشد، دکتر شجاع‌الدین شفا دستکم سه بار نابغه‌تر از چنین نابغه‌ای است، چه او دیوان خواجه حافظ ایتالیایی (دانته)، خواجه حافظ آلمانی «گوته» و خواجه حافظ انگلیسی (میلتن) را پیش از خودکُشی ملت ایران به پارسی برگردانده بود. افسوس که زندگی استاد همزمان با حکومت اسلامگرایان بر ایران شد و مردم ایران کمتر می توانند از وجود این فرزانه بزرگوار سود برند، اما استاد در این دوران تیره و ننگین تاریخمان هم از کوشش برای ارتقاء فرهنگی‌مان نایستادند و آثار بسیار ارزشمندی پدید آوردند و در دورانی که دیگران وجود اژدها را انکار می‌کردند یا معتقد بودند بهتر است ما با ساز اژدها سینه بزنیم یا مانند کبک سر خود را از وی پنهان کنیم، دلیرانه خود اژدها را نشانه گرفتند. بر ارادت من نسبت به استاد زمانی بیش از پیش افزوده شد که فصل اول کتابشان نزدیکترین خویشان مرا از بند خرافات و جهل دینی رها کرد و من تا ابد دستکم بخاطر همین مهم، سپاسگزار استاد هستم. اگر کسی بخواهد پیش از مرگ خود تنها یک کتاب بخواند و از من نظر بخواهد بدون شک من کتاب پس از هزار و چهارسد سال یا تولدی دیگر را به وی معرفی خواهم کرد.

ابراهیم پورهادی مسئول ارشد کتابخانه معتبر کنگره آمریکا

جناب آقای شفا یکی از معروف‌ترین دانشمندان ایران در قرن ۲۰ هستند، کارهای فرهنگی ایشان مانند مشعل درخشنده است و همواره درخشان باقی خواهد ماند، لیست کتاب های ایشان که در کتابخانه کنگره موجود است و همواره مورد مطالعه محققین و دانشمندان قرار می‌گیرد به‌پیوست است.
ـ آقای پورهادی لیست ۱۹ کتاب از آقای شفا را با شرح کامل موضوع کتاب که در کتابخانه مجلس قانونگزاری دولت آمریکا مورد استفاده ایرانیان و خارجیان قرار می‌گیرد ضمیمه این نامه فرستاده‌اند که از ایشان بسیار سپاسگزاریم.

نوجویان عصر جدید و رسانه های همگانی جهان پس از رخداد انقلاب، ناگهان خود را بجای مواجه شدن با یک «گاندی» تازه با یک هیتلر روبرو یافتند. بجای عصر آزادی های ناشناخته، با دوران شناخته شده تفتیش عقاید روبرو گردیدند، بجای سمفونی «دنیای فردا» خروش ماموت های ما قبل تاریخ را شنیدند و دریافتند آزمایشگاه انقلاب بجای ژاندارک، برایشان فرانکشتاین ساخته است.

شفا ـ توضیح‌المسائل

مهندس نادر پیمایی ـ سندیاگو

«مبارزی با خرافات و موهومات»

تاریخ نشان می‌دهد که در هر حرکت و جنبش اجتماعی، سیاسی ، فرهنگی و ... عده معدودی بودند که به عنوان پیش تازان و پیش آهنگان موجب تحولات شگرفی شده‌اند.
در عرصه روشنگری و بیان واقعیّت در باره خدا و کائنات، انسان و پیغمبران و ادیان از نظر علمی و متافیزیک و فلسفی درکشورهای غربی در ادوار مختلف نویسندگان، متفکرین و فیلسوفانی چون جوردانو برونو، نیکولا کپرنیک، رنه دکارت، یوهان کپلر، باروخ اسپینوزا، گالیلوگالیله، فرانسوا ولتر، آگوست کانت، اسحق نیوتن، چارلز داروین، زیگموند فروید، فردریک نیچه، موریس مترلینگ، آلبرت اینشتن و... ظهور کرده و با استدلال و منطق با خرافات و موهومات که ابزار کار دکانداران دین بوده مبارزه کرده‌اند.
خوشبختانه چه در گذشته و چه در حال در کشور ما هم اندیشمندان و دانشمندان به‌نامی چون: روزبه پارسی (ابن مقفع)، زکریای رازی، بوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، حکیم عمر خیام، عبدالرحیم طالبوف، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزاآقا خان کرمانی، احمد کسروی، علی دشتی و... افرادی که در راه خرافه زدائی قدم پیش

گذاشته و بابینش و دانش خود چراغ روشنگری را به‌دست گرفته و راهنمای جامعه ایرانی بودند.

خوشبختانه در زمان حال این رسالت را یک فرزند پاک نهاد ایرانی به‌نام جناب آقای شجاع‌الدین شفا به عهده دارد و با دانش و بینش کم نظیر خود مشعل روشنگری را به دست گرفته است. مدارج و مراتب علمی جناب شفا بی نیاز از ذکر و تعریف است. زیرا وجود سدها مقاله و رساله و کتاب به زبان فارسی و چندین زبان خارجی گویای این حقیقت و واقعیّت است.

برای من جای بسی افتخار است که همیشه مورد لطف این استاد بزرگوار بودم و رابطه ما واقعاً رابطه یک مرید و مراد است.

برای ایشان آرزوی تندرستی و عمر طولانی را دارم که شاهد آثار پُربار و با ارزش تری باشیم.

> **حکومت الهی مُرده شویان و روضه خوانان در ایران مستقر شده‌اند.** **شفا ـ توضیح‌المسائل**

پرفسور منوچهر جمالی

شفا و شعر نو

آقای لشگری عزیز با وجود دانستن ارجی که آقای شفا در پیشرفت فرهنگ و آزاد اندیشی در ایران دارد. من فکر می‌کنم که **شعر نوین ایران** با ترجمه های ایشان از لامارتین و دیگران در ایران آغاز شد و متأسفانه هیچ کس از او در این کار بزرگ نامی نمی برد. همچنین بهمراه تولدی دیگر آثاری بوجود آورد که در ایران بی سابقه است که همیشه به رها سازی از خرافات یاری خواهد داد. سروده زیر را به استاد شجاع‌الدین شفا هدیه می‌کنم.

خمره به‌دوش

هنوز خبر شوم تاخت مغول، به‌گنبد قابوس نرسیده بود که بسیاری،
سفال های زیبای خود را بیرون از شهر،
در خمره هایی به خاک سپردند،
و راه غربت در پیش گرفتند
تا هنگام بازگشت، زندگی را با آنها زیبا سازند
ولی آنها در غربت، مُردند
و سده ها بعد، عتیقه فروشان از فروش آنها توانگر شدند
و آن سفال ها، در غربت.
در موزه‌های فرنگ، چشم به راه غریبانی هستند
که روزی به امید بازگشت به میهن،
آنها را در خاک نهفته بودند.

ولی پس از قادسیه دوم
آنچه را به غلط، انقلاب هم خوانده‌اند
باغی را که مادرم با دستش پرورده و با خونش سرشته بود
خانواده «شریفم» فرو بلعید
و خانه‌ام را اسلام به غنیمت بُرد
و من خمره‌ام را به دوش گرفتم
و شهر به شهر با خود میبرم
خمره‌ای که از خاک «مهر به میهنم» ساخته شده است
و در این خمره می نشینم و میاندیشم و میسرایم
و بر دیوارهای این خمره،
اندیشه های مستی زایم را می نگارم
و از آن نفرت دارم که، سایه آن خدا
براین خمره من بیفتد.
که با بانگ بلند، دم از احسان میزند
تا بیشرمانه برباید و بچاپد،
و از رحم میسراید،
تا با سختدلی بکُشد و بیازارد

و هنگامی خواهد رسید،
افکاری که در این خمره، تخمیر شده‌اند
مردم را از آزادی و سربلندی، مست کنند
و به رفتار جوانمردانه سیامک و ایرج و سیاوش بیانگیزند

من آن روز را اکنون در پیش چشم خود می‌بینم که:
شراب این خمره،
به جام آنانی ریخته خواهد شد
که خود را ناحق می شمارند
چون، از «همیشه حق داشتن و به حق بودن»، شرم دارند،
و حق ناچیزی را هم که بی حقان دارند، می ستایند

شراب این خمره،
در جام کسی ریخته خواهد شد
که به اوج صداقت رسیده و دریافته است
حقیقتی را که روزگاری او در جهان با زور گسترده
و به رغم پیروزی و کامیابی جهانیش، دروغ است.

شراب این خمره به جام آنان ریخته نخواهد شد
که جهانی را میدهند، تا خود، دوست داشته بشوند
بلکه در جام آنانی که، دوست میدارند،
ولو هیچ کس، آنان را نیز دوست ندارد

شراب این خمره به جام آنان ریخته می شود
که برای خریدن آوازه‌ای بزرگ،
خود را دور نمی ریزند.

شراب این خمره به جام آنان ریخته می شود
که با علم خود از خدا، خدا را نمی کُشند

و با فلسفه و جهان بینی خود،
تخمه های تفکر را در روان ها، نمی خشکانند
و با ایمان خود،
دین و ایدئولوژی خود را، نابود نمی سازند

شراب این خمره در جام آنان ریخته خواهد شد که
در هرچه نامعقولست، حکمت، نمی بینند
و در هر شرّی، راهی به خیر نمی یابند
و با سست یافتن دلائلی که برای حقیقت آورده می شود
از حقیقت، دست نمی کشند
و برای جُستن حقیقت،
رهبر به حقیقت نمی جویند
و مانند جوانمردان،
نیاز به شاهد برای بزرگواری های خود ندارند.
و بی تماشاچی نیز،
از پس کاری پهلوانی، بر می آیند
و دشمن کسانی نیستند،
که هم آرمان او نیستند
و با عشقی که به مردم میورزند،
مردم را، برده خود نمی سازند

شراب این خمره به جام آنان ریخته خواهد شد که برای معرفت
حتا نزد اهریمنی که همسایه اشان هست، میروند
ولی سخنان خدا را هم مانند سقراط،
نا آزموده، نمی پذیرند
و از حقیقتی که برای پیروزیش،
دروغ می خواهد، رو بر می‌گردانند.

شراب این خمره به جام آنان ریخته خواهد شد که
اخلاق خود را نقد می کنند تا به اخلاقی برتر، راه یابند.
فلسفه خود را رد می کنند،
تا آزادانه بیندیشند،
خدای خود را نفی می کنند
تا در خود،
تخم خدایی بهتر بکارند.

هزاره‌ای که به پایان میرسد هزاره ورشکسته تاریخ ایران است، زیرا هزاره‌ای است که با شاهنامه فردوسی آغاز شده و با توضیح‌المسائل خمینی پایان یافته است.شفا ـ تولدی دیگر

از بهرام چوبینه

شجاع‌الدین شفا، درخششی در تاریکی...

در سال ۱۹۷۹ میلادی کشور ما شاهد یک استحاله تاریخی گردید. همه چیز تغییر کرد. ارزش های تاریخی سیاسی، علمی، فلسفی، فرهنگی، هنری و دینی به گونه‌ای لجام گسیخته به قهقرا رفت. بهتر بگویم سیر انحطاط ایران وسیله ملایان آغاز شد.

آنچه برای همه ایرانیان زیبا و دوست داشتنی بود، زشت و ناپسند شد. آنچه که انسانی و از نظر ایرانیان بلند مرتبه می نمود صورت غیر انسانی گرفت. و آنچه که تا آن زمان با سانسور دولتی و خودسانسوری پرده‌ای بر آن آویخته کرده بودیم، وسیله ملایان در کمال وقاحت و بی شرمی دیگرگونه نوشته و پخش گردید. هدف این بود که با سرکوب مستمر و تبلیغات رسانه‌ای تمامی ارزش های اخلاقی و فرهنگی ما را وارونه نمایند. کوشیدند تاریخ ما را از آغاز تا امروز پوچ بشمارند و بجای آن یک محتویٔ پوچالی و مجموعه‌ای از دروغ و فریب به ایرانیان بقبولانند.

روحانیون که سالها رسالات روضه و مصیبت خوانده بودند در رأس علمی‌ترین و فنی‌ترین مقامات حکومتی قرار گرفتند. خود را عالم و توانا بهر کاری دانستند، زنان و مردان ایرانی و مبارز را به زندان انداختند، شکنجه و اعدام کردند. فحشاء، بیکاری، فقر، رشوه گیری، احتکار و باج گیری رواج یافت و توسط خودشان به واقعیت های جامعه اسلامی تبدیل شد.

هرکه در گذشته به منافع ملی خیانت کرده بود وسیله ملایان قهرمان ملی شد و هرکه به زشتی و پلشتی اشتهاری داشت با بی شرمی و تبلیغات ملایان، زیبائی دروغین پیدا کرد. برای مشروعیت حکومت استبدادی دینی خود، هرچه خواستند گفتند و نوشتند. پیرامون اسلام عصر جاهلیت دروغ های آسمانی و زمینی ساختند و با همه توان خود به رواج خرافات مشغول شدند.

فاجعه ۷۹ در تاریخ ایران خواهد ماند. عمق این فاجعه هنوز برای خیلی از ایرانیان روشن و هویدا نیست.

در ایران مقابله با این ویرانگری برنامه ریزی شده ممکن نبود و ایرانیان فرهیخته و تحصیل کرده با درد و اندوه میهن خود را ترک کردند و به دنیای آزاد پناه آوردند. اکثریت پناهندگان به غربت در پی پاسخ به این پرسش بودند که چرا ملایان، شرورترین و واپسگراترین قشر جامعه ایران به قدرت رسیده‌اند. و چرا این فاجعه بوجود آمده است.

نخستین کسی که در خارج کشور در کمال دلیری به پاسخ این پرسش ها برآمد جناب شجاع‌الدین شفا بود. من در جوانی ترجمه های روان و زیبای ایشان را با ولع فراوان خوانده و به حافظه خود سپرده بودم. کتاب «منتخبی از زیباترین شاهکارهای شعر جهان» که در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۱ منتشر شد، همیشه مونس و هم نفس من بود. ایشان در سال ۱۳۳۵ ترجمه زیبا و ادیبانه کتاب «کمدی الهی

دانته» که یکی از شاهکارهای عظیم ادبیات جهان است را به خوانندگان ایرانی تقدیم نمودند. شرح تلاش های ادبی و فرهنگی ایشان در گذشته خود می تواند بن مایه مقالات مفصلی باشد. اما فرصت نیست و این مهم باید در آینده وسیله ایرانیان محقق و اندیشمند انجام گیرد.

در سال ۱۳۵۹ در حالی که همه نویسندگان و ادیبان ایرانی زانوی غم در آغوش گرفته بودند، دوباره جناب شجاع‌الدین شفا آغاز به نوشتن کرد و کتاب «ایران در چهار راه سرنوشت» را که در نخست بصورت پاورقی در روزنامه «پردیس» به سردبیری شادروان روشنیان منتشر میشد منتشر ساخت. و آنگاه در سال ۱۳۶۲ کتاب «در پیکار اهریمن» و بلافاصله کتاب «توضیح‌المسائل» بدست ایرانیان رسید. هر دو کتاب جنجال فراوانی ایجاد کرد و از پُرخواننده ترین آثار زمان خود شد. در سال های بعد شجاع‌الدین شفا این ادیب رنج دیده، ما را به‌خود رها نکرد و کتاب های تحقیقی و عالمانه‌ی «جنایت و مکافات»، «تولدی دیگر» و «پس از هزار و چهارصد سال» را نگاشت و برای نسل سرگردان کنونی ایران به ارمغان گذاشت. من بر این باور هستم و تردید ندارم که نویسندگان و پژوهشگران، شاعران و هنرمندان ایران در سال های گذشته در غربت کارهای ماندنی و فراموش نکردنی فراوان کرده‌اند، اما سهم جناب شجاع‌الدین شفا در این مبارزه فرهنگی یکتا و بی همتاست. جایگاه آثار شجاع‌الدین شفا در میان آثار همه ایرانیان داخل و خارج کشور بسیار ممتاز است. در پنجاه سال اخیر هیچ‌گاه نویسنده و پژوهشگری ایرانی چنین مجموعه‌ای متنوع و عظیم بوجود نیآورده و هرگز جسارت اندیشه و تحقیق، این چنین بزرگ به پیروزی های جناب شجاع‌الدین شفا نائل نگردیده است. او را بخاطر آثار همیشه ماندنی و مبارزه دلیرانه فرهنگی‌اش علیه اهریمن نادانی، بزرگ می داریم و هیچ گاه نامش را فراموش نخواهیم کرد.

۱۵ مارس ۲۰۰۸

دکتر اسماعیل خویی

در ستایش استاد شجاع‌الدین شفا

دکتر شجاع‌الدین شفا تنی از بُزرگان فرهنگی‌ی ماست که به راستی شایسته‌ی استاد خوانده شدن‌اند. در ایران که هیچ، در سراسرِ جغرافیای فرهنگی‌ی کار بُردِ زبانِ فارسی، می توان گفت، نزدیک به هیچ کس نیست که دانشجو یا پژوهشگرِ تاریخ و فرهنگ و شعر و ادب ایران (بوده) باشد و از این استادِ گرانمایه چیزی نیاموخته باشد. و، از این رو، اگر این سخن: «آن که واژه‌ای به من بیاموزد مرا تا جاودان (بنده یا) برده‌ی خویش می کند» ـ که به نام علی، پسر ابی طالب، نوشته شده است، در جهان امروز نیز همچنان درست می بود، استاد شفا هم اکنون از بزرگترین برده دارانِ جهان می بود!

برده داری، اما ـ مگر در شریعتِ اسلام ـ دیرگاهی ست که برافتاده است.

و، از این رو، امروز باید گفت: «هرکه واژه‌ای به من بیاموزد مرا تا جاودان وام دار و سپاسگزار خویش می کند».

و، تا هم اکنون، گنجینه‌ی سترگی از وام معنوی و سپاسِ شاگردانه برای استاد فرهیخته‌ی ما گرد آمده است: گنجینه‌ای که روز به روز و نسل به نسل، همچنان، شایان‌تر و شایان‌تر نیز خواهد شد.

بدینسان، شادا زندگانی‌ی استاد شجاع‌الدین شفا، که گذشته‌ی سرشار و پُرباری داشته است. و بادا که این زندگانی‌ی خجسته هنوز سالیان بسیار و سرشارتر و پُربارتری در پیش داشته باشد.

«تن [اش] به ناز طبیبان نیازمند مباد.
وجود نازک [اش] آزرده‌ی گزند مباد.»

و

«دیر زیاد آن بزرگوار...»

نهم مارس ۲۰۰۸ بیدرکجای لندن

هادی خرسندی

آقای لشگری عزیز کوتاه می‌گویم که دانائی و توانائی آقای شفا در انتشار کتاب های باارزش و بی‌نظیر ضد خرافه و آگاه‌کننده و هشدار دهنده، برای من جای شک باقی نمی گذارد که آقای شفا «نظر کرده» است!

پشتکار و خستگی ناپذیری ایشان در پژوهش و پی گیری مباحث مورد نظرشان، این گمان را برای من پیش می آورد که شاید در زمانی که احتمالاً خود ایشان هم متوجه نبوده‌اند، مرتضی علی، یا شخصی نزدیک به مرتضی علی، کمر ایشان را بسته باشد!!

من این قصیده‌ی شتریه را چند ماه پیش که سروده شد به آقای شفا تقدیم کردم. حالا جایز می‌بینم که این مقدمه و قصیده‌ی پیوست را (تمام و کمال و با سلیقه‌ی ساده‌ی گرافیکی)، در شماره‌ای که برای بزرگداشت آقای شجاع‌الدین شفا است، ـ و چه کار لازم و ارزشمندی است ـ چاپ کنید.

با احترام و سپاس از تلاش شما ـ هادی خرسندی ـ نوروز ۱۳۸۷ لندن

مقام شتر در سرزمین مادری

«ماده ۳۰۰ ـ قانون مجازات اسلامی ـ دیات:

خون بهایِ یک زن مسلمان خواه این قتل عمداً صورت گرفته باشد، خواه غیر عمد، ۵۰ شتر است.

ماده ۴۳۵ ـ خون بهایِ قطع بیضه چپ یک مرد مسلمان ۶۶ شتر است و خون بهایِ قطع بیضه راست او ۳۴ شتر و خون بهایِ قطع هر دو بیضه چپ و راست یک مرد مسلمان ۱۰۰ شتر است.»

کتاب تازه‌ی آقای شجاع‌الدین شفا در باره‌ی قانون بیضه و بمب اتمی، بار دیگر اهمیت شتر را در قوانین اسلامی در ذهنم زنده کرد.

این سروده‌ی تازه را با احترام، به آقای شفا تقدیم می‌کنم.

ارج و قربی را که در ایران ما دارد شتر
گر شتر داری برو هرکار می خواهی بکن
محض خنده، بیضه های یک مسلمان را ببر!
بیضه‌ی مستضعفان مستکبرا، در دست توست
بیضه را چون می‌بُری، ای میوه‌چین‌انقلاب
جزو دستاوردهای انقلاب است این یکی!
گر شترکافی نداری، پس قناعت پیشه کن
بیضه‌ی چپ را به شصت و شش شتر بتوان برید
کمتر از این گر شتر داری، زنی مسلم بکش
نرخ یک زن،نصف نرخ بیضه های مرد شد!
دشنه ها را تیز کن ای ناجی مستکبران
کاروان قتل و غارت را بگو سستی مکن
غیر از اینها هم شتر را دست کم نتوان گرفت
اشترالاسلام قبراق است و مثل جمبوجت
گوشتش را دزدکی در رستوران ها می پزند
باب منسوجات مرغوب است پشم حضرتش
دیدم آقایی که از پشم شتر دارد عبا
خانمی با مانتوی پشم شتر می داد قر
از نمدمالی ببین کارش چه خوش بالا گرفت
نقش بازی کرده در تعزیه‌ی ابن عقیل
موقع نشخوار، تفسیر سیاسی می کند
از خود کلثوم ننه مدرک گرفته ظاهراً
جای تفسیر خبر، با شیوه‌ی خاله زنک
مخبری را کرده با جاسوس بازی همتراز
بسکه خواب پنبه دانه دیده در دوران شاه
شاه قدر این شترها را نمی دانست و رفت
بعد از این وقتی سوارش می شوی دولا نشو
گرچه طبع سرکش هادی چنین شعری سرود

در زمین و آسمان دیگر کجا دارد شتر؟
ای مسلمان، معجزی مشکل‌گشا دارد شتر!
صد شتر تاوان بده، کامت روا دارد شتر
تیغ تیز از بهر قطع هر دوتا دارد شتر
باغت آبادی بگو! چشم دعا دارد شتر
شکر حق کرده، تشکر از خدا دارد شتر
قطع کن یک بیضه را، نرخ جدا دارد شتر
تاجرش بیچاره شد، بهرش عزا دارد شتر!
چونکه پنجاهش جواب خون بها دارد شتر
سنجه ای در امر قانون و قضا دارد شتر
چون هوایت را به‌هنگام جزا دارد شتر
ساربان، یک عالمه بهر شما دارد: شتر
بابت ارجی که در ام‌القرا دارد شتر
رفت و برگشتی ز قم تا کربلا دارد شتر
دست، هم در آن قضا، هم این غذا دارد شتر
بهتر از جیر و بَرَک، شال و قبا دارد شتر
اولش پنداشتم بر تن عبا دارد شتر!
از عقب گفتم عجب عور و ادا دارد شتر!
در فلان مجمع گمانم آشنا دارد شتر
عکس با فرمانده کل قوا دارد شتر!
تجربه در گفتن پرت و پلا دارد شتر
زین جهت در قصه گویی دکترا دارد شتر
شایعات تازه از هر ماجرا دارد شتر
ظاهراً یک ارتباطی با سیا دارد شتر
در رژیم شیخ اینسان اشتها دارد شتر
از جیمی کارتر، سپاسی بی ریا دارد شتر
سرفرازی بین که در قانون ما دارد شتر
این قصیده را، از آقای شفا دارد شتر

دکتر لطف‌اله روزبهانی ـ پیام ما آزادگان

دکتر شجاع‌الدین شفا

پیکارگر اندیشمندی از تبار بیمانندان تاریخ ایران زمین

در پویشگری برای کشف فرنودهائی که کشوری را که روزی بزرگترین ضلع تمدن و فرهنگ جهانی بود و امروز به ژرفای واماندگی فرهنگی و واپسگرائی جهانی واژگون شده، یک حقیقت آشکار درتاریخ ما نادیده گرفته شده و آن کوتاهی اندیشمندان و نویسندگان از شرح حقایق و رویدادهایی است که ما را به این روز سیاه نشانده است. با باور تام به اینکه: تنها عامل تیره روزی ما ایرانیان ناآگاهی است، و تنها آگاهی می تواند ما را از پیله باورهای مومیائی مذهبی اسلام واپسگرا و خون ریز نجات دهد، تا بتوانیم بار دیگر به شرف، غیرت، خرد، پیشرفت، شادی و امید خود برسیم، سعادتی نصیب نسل کنونی ایران شده، و آن داشتن فرزانه‌ای به نام دکتر شجاع‌الدین شفا است که خامه‌ی گُهربارش مرزهای چاپلوسی، ترس و بیم از فرهنگ اختناق مذهبی و سایر جهاتی که نیوند یک پژوهشگر فرهیخته را به آلودگی می‌کشاند. درهم نوردیده و آشکارا و بی پروا در افشای فرنودهای درماندگی ملی و تاریخی ما می نویسد و ستایشگرانه در این راه سپنتای ملی پیکار می کند. با خواست بهترین آرمان ها برای این بزرگ مرد ادب و فرهنگ تاریخ آزادی ایران و فخر به اینکه ما چنین فرهیخته‌ی پیکار جوئی در بین خود داریم.

دکتر حسن رهنوردی ـ لس آنجلس

تازیان پس از پیروزی در جنگ های قادسیه و نهاوند و درهم شکستن مقاومت های دلیرانه ملت ایران از دو راه بنابودی فرهنگ و تمدن سرزمین اهورائی ما کوشیدند:

ابتداء از بین بُردن آثار و نوشته ها و کتابهای فرهنگی و علمی و تحقیقاتی دانشمندان برجسته ایرانی بوسیله آتش زدن یا در آب ریختن کتابخانه ها و آثارنوشتاری و ویران کردن مرکز علمی، فرهنگی و باستانی ما باتکیه به اینکه قرآن تنها کتابیست که یک مسلمان بایستی داشته باشد.

سپس قتل و کُشتار نویسندگان و دانشمندانی که می خواستند با روشنگری های خود از تسلط بیشتر تازیان جلوگیری نموده و چهره واقعی دینی که بوسیله شمشیر به ملت ایران تحمیل شده بود نشان بدهند.

با تمام این جنایات و ظلم و ستمی که بر نیک‌اندیشان و روشنفکران ایرانی می‌کردند مبارزان ایرانی به‌فعالیت خود برای براندازی تازیان و حکومت آنان ادامه میدادند ولی هرگز این نویسندگان از قبیل میرزا فتحعلی آخوندزاده ـ میرزاآقاخان کرمانی ـ علی دشتی و احمد کسروی نتوانستند و یا نخواستند با صراحت و صداقت این دینی که جز فلاکت، سیه روزی، گرسنگی، جنایت، ظلم و ستم ثمره دیگری برای ملت ایران نداشته معرفی نمایند.

تا اینکه فرزند افتخارآفرین ایران زمین، بزرگ نویسنده و محقق قرنها و دانشمندی سرفراز به‌نام «جناب آقای دکتر شجاع‌الدین شفا» پا به میدان گذاشت و توانست با نوشتن دهها کتاب ارزنده و تحقیقاتی همراه با مدرک و هم چنین مقالات متعدد بزبانهای فارسی و سایر زبانهای زنده دنیا پرده از روی چهره زشت و نکبت بار اسلام ناب محمدی که بزور و ستم بخورد ملت ایران داده بودند بردارد.

براین باور هستم درمدت ۲۷ سالی که از تسلط ملایان برمملکت ما میگذرد با وجود سدها سازمان سیاسی ضد رژیم و هزار نفر ایرانی مبارز که برای آزادی وطن خود می کوشند هیچ حرکتی و اقدامی به اندازه نوشتن این کتابها و مقالات در شکست این رژیم و بیدار کردن ملت ایران برای باز ستادن کشور خود مؤثر نبوده است، دنیا این تأثیر را روزی خواهند دید که بساط این ایران ستیزان از سرزمین مقدس ما برچیده شود و ملت ایران در محیطی آزاد راه خود و دین خود را برای تجدید افتخارات گذشته و بنیاد ایران آباد و

آزاد که در آن انسانیت مقام خود را بدست آورده و مردم بهر دین و آئینی که هستند و بهر رنگ و شکلی که می باشند درکمال آزادی زندگی کرده و از ظلم و ستم و قتل و غارت آثاری نباشد انتخاب خواهند کرد.

آرزومندم روزی نه چندان دور مجسمه بزرگی از این نویسنده مبارز و یا در حقیقت ناجی ملت ایران از بند خرافات و تعصبات مذهبی در ورودی درِ بزرگ دانشگاه تهران برپا گردد تا بدین وسیله ملت ایران برمبارزه پُرارزش ایشان ارج نهاده و نامش را جاودانه سازند.

من در برابر این نویسنده، محقق و دانشمند بزرگ سرتعظیم فرود می آورم و افتخار می کنم که خود را یکی از شاگردان کوچک ایشان دانسته و در راه او قدم برمیدارم.

خانم پارمیس سعدی ـ از ایران ـ کرج

من و آقای شفا

در اینترنت با انسان فرهیخته‌ای به‌نام مهندس مهرداد ایرانی آشنا شدم. ایشان در همان روزهای اول آشنایی کتاب تولدی دیگر از شجاع‌الدین شفا را از آمریکا برای من فرستادند. به لطف این دوست عزیز با اندیشه های دکتر شجاع‌الدین شفا آشنا شدم.

در شیراز همایشی زیر عنوان زن در ادوار تاریخ برگزار شده بود. در این همایش با یک هموطن که پس از ۲۵ سال از فرانسه به‌ایران آمده بود آشنا شدم. ایشان به من گفتند کتابی در اروپا به‌اسم تولدی دیگر در دسترس من است که بسیار جالب و خواندنی است. گفتم من این کتاب را خوانده‌ام. گفت کتاب تولدی دیگر از فروغ فرخزاد را نمی‌گویم کتاب تولدی دیگر از شجاع‌الدین شفا را می‌گویم. گفتم بله من هم همان را می‌گویم. گفت تو چطور به این کتاب دسترسی پیدا کرده‌ای؟ گفتم دوست عزیزی از آمریکا برایم فرستاده است. دوستش را که یکی از سخنرانان و نویسندگان معاصر است صدا کرد و گفت شیرین جان بیا ببین این خانم می‌گوید که کتاب شجاع‌الدین شفا را خوانده است! من همیشه با خود می‌گفتم که ایران دیگر با آمدن آخوندها مُرد. امّا وقتی شنیدم که جوان های ایرانی کتاب های شجاع‌الدین شفا را می‌خوانند به‌آینده امیدوار شدم.

خلاصه اینکه شجاع‌الدین شفا نویسنده‌ای عالیقدر است که به کالبد مُرده ایران روحی تازه بخشید. به همت وی و روشنفکرانی نظیر دکتر علی میرفطروس، دکتر مسعود انصاری و دکتر روشنگر (همکار سایت کافر) و مدیر و نویسندگان بیداری... ایران از تاریکی های جهل و خرافات برای همیشه بیرون خواهد رفت.

شعاع شفا ـ ویرجینیا

«برادرِ من»

نشریه پیشرو بیداری که بسیار به آن مهر میورزم به من پیشنهاد کرده است برای شماره‌ای که به بزرگداشت برادرم شجاع‌الدین شفا از بابت مبارزات فرهنگی وی با جهل و عقب ماندگی مذهبی اختصاص یافته مطالبی بنویسم. با وجودی که این کار قاعدتاً بایستی از جانب نویسندگانِ دانشمند آن نشریه و سایر مبارزین راه آزادی و رهایی افراد بشر از بند موهومات و اراجیف فریبکاران جوامع صورت گیرد و یک برادر طبعاً نمی تواند بی طرفانه در باره برادر خویش اظهار نظر کند ولی بطوریکه در بالا ذکر کردم چون نشریه بیداری در نظرم ارزش والائی دارد و نویسندگان آنرا پیش آهنگان دلیر راه پر سنگلاخ مبارزه با مغزشویی مذهبی میدانم و از طرف دیگر برادرم بطور ناخواسته بزرگترین نقش را در زندگی من بازی کرده است به‌نکاتی در باره زندگی او و بطور کلی تمام خانواده می‌پردازم. من از این جهت ناخواسته می‌گویم که بعلت لزوم ادامه تحصیلات او که در شهر عقب مانده قم در اوایل قرن شمسی فعلی میسر نبود پدرم که به قصد نزدیکی به بارگاه «حضرت معصومه» ساکن آن شهر شده بود مجبور شد خانواده را به تهران بفرستد و این امر به من فرصت داد تا در محیطی وسیع تر و بازتر نشو نما کنم. پدر من یک کاشی اصیل بود که تا آخر عمر نیز لهجه شیرین خود را حفظ کرد منتهی در عین حال که به قول خودش «طب یونانی» و «تشریح اروپائی» را فرا گرفته بود اعتقادات مذهبی شدیدی داشت و بر سردرِ مطب خود بر روی کاشی های زیبایی این شعر که گفته خود او بود نقش شده بود:

رواق حکمت اینجا کاخ سبط و مصطفی آنجا
بشارت دردمندان را دوا اینجا شفا آنجا
در اینجا طب یونانی و تشریح اروپائی
خداوند شفا دارد ید معجزنما آنجا

این ید معجزنما عبارت بود از استخوان پوسیده‌های یک دختر ۱۳ ساله یا پانزده ساله به‌نام فاطمه معصومه که در هزار و دویست سال قبل به قصد دیدن برادرش «امام رضا» عازم مشهد بود و در قم درگذشت. «امام رضا» که برگزیده مأمون برای خلافت بود و در مشهد زندگی می‌کرد همانجا توسط مأمون مسموم شد و بدرود زندگی گفت.

پدر من در چهل و چند سالگی با مادرم که دختر ۱۳ ساله‌ای بود ازدواج کرد و او را به قم بُرد. علت این ازدواج عجیب این بود که مادر مادرم در زمان وضع حمل آخرین اولاد خود فوت کرده بود و همسر جدید پدر بزرگم که می خواست هرچه زودتر از شرّ اولادهای قد و نیم قد همسر قبلی که همه دختر بودند راحت شود همه آنها را در سنین

یک مسلمان ایرانی، تنها از این جهت مسلمان است که پدرش مسلمان بوده است و پدر او نیز بدین دلیل مسلمان بوده که پدری مسلمان داشته است، و پایان این خط زنجیر به زرتشتی فلکزده‌ای میرسد که با شمشیر عرب لااله الاالله گفته بود، بی آنکه حتیٰ معنی آن را دانسته باشد.
شفا ـ تولدی دیگر

بسیار پایین به خانه شوهرانی که به‌خوبی می‌توانستند پدر بزرگ آنها باشند فرستاد! شجاع‌الدین در قم بدنیا آمد و چون طفل بسیار باهوشی بود دوره دبستان را بجای ۶ سال در ۳ سال گذراند. بخت با ما یار بود که در آن زمان مدرسه متوسطه در قم وجود نداشت و از طرفی مادرم به مناسبت زندگی در ویرانه‌ای به نام قم که میشد به آن نام گورستان داد و به قول معروف موجودی آن آخوند و وارداتش گدا بود گرفتار ضعف اعصاب شده بود و به خدا و رسول فحش میداد که طبعاً نمی توانست این رفتار مورد قبول پدرم قرار گیرد. بهرحال وجود شجاع‌الدین و تمایل شدید پدر به ادامه تحصیل او باعث شد که من در تهران بزرگ شوم و در غیر اینصورت لابد در مدرسه فیضیه قم می بایستی تحصیل می کردم و شاید امروز یکی از مُهره های ریز و دُرشت رژیم بودم و بهرحال مطالب کتاب مستطاب زادالمعاد را از بر داشتم و آخرت را برای خود خریده بودم و از همه مهم‌تر آنکه میدانستم برای ورود به «دارالخلا» باید کدام پا را جلوتر بگذارم!

شجاع‌الدین در تهران نیز پیشرفت برق آسایی در تحصیل کرد و بعنوان شاگرد اوّل امتحان نهایی دوره دوّم متوسط از طرف رضا شاه جایزه گرفت. پدرم تمام امید و آرزوهای خود را به او بسته بود تا وی چراغ خانواده را روشن نگهدارد و پزشک عالیقدری شود منتهی خود برادرم به هیچ وجه به این شغل علاقه‌ای نداشت و تمام ایام خود را به مطالعه آثار بزرگان ایرانی و خارجی می گذراند. تحصیل پزشکی او را به شدت بیمار ساخت و در نتیجه پدرم تصمیم گرفت علیرغم میل خویش او را جهت اخذ دکترا در رشته جامعه شناسی و ادبی به فرانسه اعزام کند منتهی تحصیلات او بعلت جنگ بین‌الملل دوّم و اشغال فرانسه از طرف آلمان ناتمام ماند و مجبور شد به‌ایران باز گردد و در اداره تبلیغات آن روز مشغول کار شود. شجاع‌الدین تا آن تاریخ آدم معروفی شده بود زیرا چاپ کتاب نغمه های شاعرانه که وی آنرا از منتخب اشعار لامارتین ترجمه کرده بود چنان موفقیتی نزد جوانان آن روز پیدا کرد که همگی آن اشعار را از بر داشتند جالب آنکه وی این کتاب را در ۱۷ سالگی انتشار داده بود و این اوّلین کار ادبی او بود که گمان می‌کنم بین ۳۰ تا ۴۰ مرتبه تجدید چاپ شد. ترجمه دیگری که بسیار موفقیت پیدا کرد ترانه های بیلیتیس اثر ظریف شاعر و نویسنده فرانسوی پایان قرن نوزدهم به‌نام پیرلوئیس است که آنرا از زبان یک شاعر یونانی ۲۵ قرن پیش سروده است. برادرم تا تاریخی که به معاونت فرهنگی دربار شاهنشاهی و ریاست کتابخانه پهلوی برگزیده شد متجاوز از شصت کتاب ترجمه و تألیف کرد که ترجمه کمدی الهی دانته و بهشت گُم شده میلتون و دیوان شرقی گوته از زمره آنها است و علاوه بر آن تعداد زیاد دیگری مقالات ادبی و تحقیقی در نشریات زمان به چاپ رساند جالب آنکه وی برای هریک از آثار ترجمه شده مقدمه‌ای می‌نوشت که هرکدام از آنها بیش از یک رساله دکترای ادبیات ارزش داشت مثلاً من شاهد بودم که برای کمدی الهی دانته مدت دو سال مطالعه و تحقیق می‌کرد این مقدمه جالب واقعاً شایسته اثر جاویدان این نویسنده بزرگ ایتالیایی است. دانشگاه رُم برای ترجمه این اثر به برادرم دکترای افتخاری اعطا کرد.

خدمات ملی و فرهنگی برادرم پس از انتصاب وی به معاونت وزارت دربار و ریاست کتابخانه پهلوی شروع شد و وی علاوه بر تشکیل کنگره های بزرگ شرق شناسان در ایران شروع به انتشار دائرةالمعارف «جهان ایران شناسی» کرد که اثری عمیق در محافل علمی جهان داشت و آکادمی های دانشگاه ها و انستیتو های بسیاری از کشورها آنرا یکی از بزرگترین اقدامات فرهنگی به شمار آوردند. متأسفانه چاپ دوره های مختلف این دائرةالمعارف بعلت انقلاب منحوس و شرم آور اسلامی متوقف ماند و حلیه‌المتقین ها و مفاتیح الجنان و زادالمعادهای ننگین جای این اثر بزرگ ملی را گرفتند.

این ضربت مهلک می‌توانست فردی مثل شجاع‌الدین شفا را که تمام آرزو و آمال او سربلندی ایران و نشان دادن افتخارات تاریخ کشور بود از پا بیندازد و کُشنده باشد ولی چنین نشد و او زود خدمات اصلی خود را در راه رسوا کردن پیامبران جهل و خرافات و موهومات آغاز کرد و اوّلین کار خود را در این رشته تحت عنوان «ایران در چهار راه سرنوشت» در اوائل دهه هشتاد مسیحی ارائه داد که بعنوان اوّلین کتاب مستند ضد آخوندی در بین ایرانیان خارج و داخل ایران اثر فوق‌العاده داشت. آثار دیگر او از قبیل «توضیح‌المسائل، از کلینی تا خمینی» «در پیکار اهریمن» «جنایت و مکافات» هرکدام در رسوا کردن و بی اعتبار ساختن جنبه های شوم نکبت و بدبختی نقش مهمی داشتند ولی کتابی که بیش از همه نوشته های دیگر در جامعه برون مرزی و داخلی ایران بخصوص در بین جوانان کشور اثر عمیقی از خود بر جای گذاشت بدون شبهه «تولدی دیگر» بود که موفقیت بی نظیر آن نشان داد جامعه آخوند زده ایرانی تا چه حد تشنه این گونه آثار است. این کتاب که در ایران تحت استیلای تاریک اندیشان هنوز بطور مخفیانه دست به دست می‌گردد شاید پُرخواننده‌ترین کتاب سیاسی این دوران سراسر بدبختی و نکبت باشد. پس از این کتاب جنجال برانگیز کتاب پُرمایه دیگری تحت عنوان «پس از ۱۴۰۰ سال» اثر برادرم انتشار یافت که آن نیز در روشن کردن ذهن مردم ایران نقش اساسی برعهده داشت کتاب جالب «حقوق بشر، قانون بیضه و بمب اتمی» که اخیراً به چاپ رسید نیز هیاهوی بسیاری برپا کرده است.

زندگی شفا را می توان به زندگی محمد جلال‌الدین بلخی، بعبارت دیگر مولوی، تشبیه کرد زیرا زندگی هر دوی آنان دستخوش بنیادی شد، یکی بعلت عشق به‌شمس تبریزی و دیگری به مناسبت انقلابی براساس بنیادگرائی مذهبی. تفاوت این دو شوریدگی این بود که یکی به‌دلیل کشش های فردی صورت گرفت و دیگری به دلیل سرخوردگی شدید ناشی از پایمال شدن آمال ملی.

اگر برای تسکین آلام ناشی از قبضه کشور توسط نیروهای جهل و ستم به‌این نکته بیاندیشیم که در غیر این صورت آثار والائی در جهت روشنگری از قبیل کُتب شجاع‌الدین و یا نویسنده ارجمند دکتر مسعود انصاری و بسیاری از فرزانگان دیگر به وجود نمی‌آمد و نشریه بسیار پیشروی مانند بیداری منتشر نمیشد و در نتیجه مردم ایران چنان که باید و شاید از ماهیت کثیف آخوند بی‌اطلاع می ماندند، شاید اندکی تسکین خاطر برایمان فراهم شود.

جمشید شمالی

تولدی دیگر و رنسانس فرهنگی

من بیشترین احترام خود را نسبت به آقای دکتر شجاع‌الدین شفا ابراز می‌کنم. همواره آرزو می‌کردم در بین پژوهشگران و نویسندگان ایران تنی چند بیشتر مانند آقای شفا میداشتیم که این گونه شیفته و عاشق فرهنگ ایران باشد.
من در راه روشنگری اسلام که سالهاست انجام میدهم از پژوهش های استاد شفا سودهای فراوان بُرده و بسیار آموخته‌ام که بدین وسیله از ایشان سپاسگزاری کرده و برای این بزرگمرد ادب و روشنفکر آرزوی زندگی آرام و تندرستی تمام دارم. ضروری است بگویم رهبران چپ کمونیست که خود نویسنده و شاعر بودند، تولدی دیگر استاد را یک رنسانس فرهنگی و اندیشه‌ای دانستند و بزرگش خواندند.

محمد عاصمی ـ آلمان

مرد فرهنگ و پیکار فرهنگی

شفا، مرد فرهنگ و پیکار فرهنگی است.
از دورترین ایام جوانی، شفا را با این آثار شناختم:
ترانه‌های بیلیتیس، یک اثر شاعرانه‌ی مشهور/ شاهکارها، شش اثر از شش نویسنده‌ی بزرگ جهان/ نغمه های شاعرانه از بهترین آثار لامارتین / رِنه از شاتوبریان...
که همه، ترجمه های روشن و دلپذیری بودند و «دلدادگان» مجموعه‌ی داستان های ادبی که نوشته‌ی خود شفا بود و «دیوان شرقی» گوته شاعر بزرگ آلمان.
جوانی پُرکار و پُرتلاش که اگر اشتباه نکنم در حرکت های سیاسی میهن پرستانه هم شرکت داشت و کدام جوانی بود که در آن روزگار، صاحب اندیشه و احساس باشد و نخواهد در اردوی پیکار کنندگان، بخاطر سرزمین و زادگاه خود جای گیرد...
ولی سنگر اصلی شفا، سنگر فرهنگ بود و از همان آغاز، بر این نکته می‌ایستاد که باید چراغ فرهنگ را روشن و فروزان، فرا راه مردم نگاه داشت و آنها را از تاریکی جهل و بی خبری بیرون آورد.
فرهنگ، روشن کننده‌ی راه است و عمله های ستم، در تاریکی بی فرهنگی ها و نادانی هاست که برجان مردمان می تازند و اسیرشان میسازند.
مبارزه‌ی اساسی، مبارزه‌ی دراز مدّت فرهنگی است تا از ریشه و بنیاد، آن جامعه‌ی جاهل و گرفتار در چنبر تو در توی خرافه‌ها و متولیان نیرنگ بازِ خرافه ساز را برانگیزاند و به روشنی و سعادت برساند.
کاری که شفا، در بالاترین موقع و مقام سیاسی که به حق بدست آورد، برآن ایستاد و کتابخانه‌ای بزرگ بنیاد نهاد و کتاب عظیم «جهان ایرانشناسی» را تنظیم کرد و به یاری اهل فرهنگ، در هر گوشه‌ی دنیا که می شناخت، شتافت و مشکلات کارشان را برطرف کرد و مجال و امکان خدمت فرهنگی برایشان فراهم ساخت.
و هنگامی که بار دیگر، پس از سد سال!... باز هم سیاهی جهل بر روشنی خرد و دانش غالب آمد و فریبکاران و حقه بازان و مذهب سازان ناکس، بر دوش توده های جاهل و نادان سوار شدند و هنر خار شد جادوئی ارجمند!...
شفا از همان آغاز فاجعه، بی اندکی تردید، یک تنه وارد میدان شد و در روزگاری که حتیٰ بسیاری از به‌اصطلاح با سوادان جامعه نیز، تصویر فریبکار بزرگ دوران را در ماه میدیدند و دل شیر می خواست که با چنین غولی پنجه در افکند، به چاپ و نشر آثاری روشنگر پرداخت و راستی را در آن روزگار که اکثریت، مجذوب «گاندی زمان»!! شده بودند، چنین کاری «جهاد اعظم»! بود و پس از آن نیز، شفا لحظه‌ای از پیکار باز نماند و با تنی بیمار و جانی خسته، هنوز هم باز نمانده است و بی وقفه کتابی تازه در پیکار با خرافه سازان و خرافه پردازان، نشر میدهد و به روشنی جانها می پردازد.
مذهب و متولّیان مذهب را از قول خودشان و براساس احادیث و کُتب و رسالات خودشان رسوا می‌سازد و بصورتی روشن و بی تردید نشان میدهد که اندر این صندوق جز لعنت نبود و نیست و نخواهد بود.
من در برابر این مرد فرهنگ و پایداری و مقاومت او و مبارزه‌ی بی امانش با دشمنان ایران، سر تعظیم فرود می آورم و برایش تندرستی و نیروی بیشتر می خواهم تا همچنان راهبر و راهنمای ما درنبرد با سیاهی های جهل و بی فرهنگی باشد.

انتشار کتاب توضیح‌المسائل برای من حکم نوعی خودکُشی بود، زیرا درست در همان زمان موج آدمکشی های سیاسی در درون و بیرون از ایران بالا گرفته بود و دستگاه تروریسم اسلامی هر روز قربانیان تازه‌ای می گرفت، برای خانواده و دوستانم تردیدی نبود که ذکر نام واقعی من در بالای کتاب، عملاً در حکم صدور فتوای مهدورالدمی است، ولی پاسخ من به همه این نزدیکان و دوستان این بود که مبارزه‌ای اصولی را در تاریکی نمی توان کرد، نویسنده‌ای که به‌اصالت گفته های خود ایمان دارد و از آرمان مورد قبول خویش دفاع می‌کند، می‌باید، آشکارا عواقب ناشی از آن را بپذیرد و یا اساساً پا بدین میدان نگذارد.
شفا ـ توضیح‌المسائل

میرزا آقا عسگری (مانی)

بی چاره‌ترین و تیره‌بخت ترین مردم و ملت ها، آنانی هستند که دچار فقر فرهنگی، و کم دانشی اجتماعی‌اند و ناآشنا با تاریخ خویش. چنین مردمی همواره طعمه‌ی گرگ هایی می شوند که در جامه‌ی میش پنهان‌اند. یکی از بزرگترین وظایف روشنفکران هر ملتی، روشنگری، گسترش فرهنگ، غنا و ژرفا بخشیدن به دانسته ها، و بازبُرد آموزه های تاریخی به مردمشان است. استاد شجاع‌الدین شفا ـ به گواه کتاب هایش ـ چنین روشنفکری است.
سروده‌ی «شعر فرجام» را به استاد شجاع‌الدین شفا پیشکش می‌کنم که به سهم خود می‌کوشد میهنمان ایران، مردمان و فرهنگش را با سرانگشت آگاهی رهایی بخشد.

شعر فرجام

برای استاد شجاع‌الدین شفا

معجزه در اشاره انگشت می زیبد.
جادوگران در سر انگشتانت بیدارند
تارویای مرا با شکل تو هماهنگ کنند
براده‌ی نور بودم
که در گرانیگاهِ اشاره‌ات گردم آوردی.
اشاره، به انگشت جان می دهد.
یادم می آید
دانه های پراکنده‌ی واژه بودم
که‌ام با اشارتی
در شعر فرجام
در فرجام شعر به چرخش آوردی.

در اشاره هایت
خنیاگرانی که اردیبهشت به تن دارند
دل لرزانم را می‌نوازند
و پاره های پریده‌ی ذهنم را
در سپیدی کاغذها به هم می دوزند
یادت بماند!
این منم
که از سپیده‌ی کاغذها پر می‌گیرم
بال هایم را از کران تاکران می گشایم
هستی را اشاره‌ی انگشت می‌کنم
و می آفرینمت!
یادت باشد
هرگاه شکل من از شکل تو بیرون لغزید
و رؤیای من
پاره پوره از تو پرید
مرا بیافرینی
با اشاره‌ی سرانگشتی
که گوهر مرا باآرزوی تو هماوا می‌کند

دستت را به من بده
تا شعر فرجام را بنویسد.

هیچ کدام از آیین‌های ایرانی میترا و مانی، و آیین بودا بدون اینکه شمشیری بکار رفته باشد گسترش پیدا کردند. و این تنها اسلام بود که همراه شمشیر عرب برای دیگران برده شد. شفا - تولدی دیگر

انجیل به نوبه خود مانند تورات، آکنده از ضد و نقیض ها، ناسخ و منسوخها و اشتباهاتی است که قسمت بیشتر آنها از ترکیب نامتجانس این کتاب و از خدای دو شخصیتی آن (دین مسیح) سرچشمه می‌گیرد. شفا - تولدی دیگر

آریا فرمان - ایران - تبریز

«یاد باد آن روزگاران»

من یک آذربایجانی ایراندوست هستم که بسیاری از اندوخته های فرهنگی خود را مدیون کسانی مانند آقای شجاع‌الدین شفا می باشم، در جوانی تمام نوشته ها و ترجمه های ایشان را می‌خواندم و می‌آموختم، با نوشته های ایشان عاشق میشدم، میهن پرست می گردیدم و زندگی را رنگ و روی دیگری بود. براستی یاد باد آن روزگاران و دوران جوانی که کسی را غم جانکاه چنین روزهای سیاهی نبود که من نتوانم نام حقیقی خود را بنویسم. به استاد درودهای فراوان ما آذری ها را برسانید و بگویید دوستتان داریم و فراموششان نخواهیم کرد.

سیاوش لشگری

خوش به‌حال آقای شفا

آنچه را که در باره شخصیت بزرگ و ارزش کارهای آقای شفا باید گفت ، بزرگان اندیشه و قلم در این شماره بیداری به خوبی نوشته‌اند و من به‌دلیل کمبود جا مکنونات قلبی‌ام را به همان نوشته صفحه نخست بسنده می کنم، فقط اضافه کنم، برعکس خردمندان پیشین تاریخ ایران که هیچ کدام اثر و آثار زحمات فرهنگی خود را ندیدند و جان باختند، خوشبختانه آقای شفا شاهد دگرگونی سریع اندیشه های خردگرایانه مردم در اثر کوشش خستگی ناپذیر خود گردیده است و لذتی بالاتر از آن در جهان نیست که انسان به نتیجه دلخواه کارهای خود برسد، و امروز آقای شفا آینده ایران را می تواند به خوبی حدس بزند و مطمئن باشد که بسیاری از نوشته های ایشان در آینده ایران جزو دروس مدرسه، دبیرستانها و دانشگاه ها گردیده و تدریس خواهد شد تا دگربار ایران به گرداب هولناک دیگری در نغلتد. زندگی‌اش درازتر، خامه‌اش برّاتر و شادی هایش بیشتر باد که در راه شناخت شاهراه خوشبختی به یاری مردم خویش شتافت.

روزی که بدست شیخ دادند زمام
روزی که کلام عشق کردند حرام
برکند نقاب رنگ و سالوس شفا
از روی نظام و دین و دینکار و امام

نوشتی که گروهی از قلمزنان و دانشوران برآنند که پژوهشگر نستوه جناب‌آقای شجاع‌الدین شفا را سپاس گویند. اگر چه من از نویسندگی و دانشوری فرسنگ ها بدورم و در شمار یاران اندیشه سیاسی آقای شفا نیز نیستم، دریغ آمدم که در این سپاس گویی برای کوششی که ایشان درخدمت به فرهنگ ایرانزمین بکار آورده‌اند همپای دیگران نباشم که چون آن دیگران ایرانیم و ایران پرست.
گذشته از نگارش های فراوان ایشان همین پژوهش شان در کار دین و

دینکاران ارزشی بس گران در پالایش اندیشه ما و مردم ما از چرکاب مغزشویی یکهزار و چهارسد ساله دارد و سزاوار هزاران سپاس است.
تندرستی و پیروزی ایشان را در این راه دراز آرزومندم.
الف ـ مبتدی

قرآن و یهودیان

در همه دوران مکه (دوران آیه های صلح آمیز مکی) نظرآیات قرآنی در خط عقاید توحید یهودیان و در همه موارد تایید کننده آنهاست، در سال اول مدینه نیز همین نزدیکی برقرار می ماند، آیه های بقره ۳۸ـ۴۱، نساء ۵۰، تغابن ۱ ـ ۸ بازتاب هایی از این نزدیکی است.
ولی از سال دوم در آستانه جنگ بدر، نخستین نشانه های اصطکاک میان مسلمانان و یهودیان پدیدار می شود، (آیه های نساء ۴۸، مائده ۶۳ ـ ۶۲، منافقون ۲۲ ـ ۲۱ و آیه های متعددی از سوره بقره ۷۵-۷۰، نساء ۱۶۱-۱۵۹ و ۴۸-۴۶ بقره ۹۳-۸۷ ـ آل عمران ۱۸۴ ـ ۱۷۷ ـ بقره ۱۵۲ـ ۱۴۷ ـ ۱۴۲ ـ ۱۳۶).
به‌دنبال این ها مرحله رویارویی عملی وگاه خونینی مسلمانان با یهودیان فرا میرسد و کُشتار ها آغاز می شود. **شفا ـ تولدی دیگر**

مسعود مجیری نویسنده و شاعر از ایران

اصفهان ۱۳۸۷/۱/۴

«سپاسگزاری می کنم»

نخست سال نو، ماه نو و روز نو را به همه کارکنان نویسندگان روشنگران و بیداران نشریه بیداری شادباش می‌گویم به ویژه به‌پیشگاه اهل سخن و اندیشه و فیلسوف و استاد فرزانه جناب آقای (شفا).
جمله‌ای از جورج برنارد هست که می‌گوید: «کلیه حقایق جهان در ابتدا کفر محسوب شده‌اند.»
اما جمله‌ای که من می‌خواهم بگویم این است که جامعه بشری و به ویژه جامعه کنونی ما برای رهایی از رخوت تفکر به چند فیلسوف روشنفکر و صادق نیاز دارد که بتواند به اندیشه های وامانده و به خواب رفته تلنگری بزنند و آنان را بیدار کنند.
من به جرات می توانم بگویم که جناب شفا یکی از فیلسوف های روشن و صادق دوران کنونی جامعه ما است و اشاره می‌کنم که افتخار آن را داشتم که کتاب های ایشان را در ایران به طور افست و در بازار ممنوع که توسط دوستانم به‌چاپ می رسید به‌دست آورم و مطالعه کنم و با اندیشه و دیدگاه ایشان آشنا شوم.
همین جا و در این سطور اندک که ناچیزند از زحمات بی اندازه شما استاد اندیشه و فرهنگ سپاسگزاری می‌کنم، آرزوی تندرستی برای شما دارم و هفت سین (سلامتی، سروری، سرور، سربلندی، سرافرازی، سر زندگی و سعادت) برای شما آرزومندم.

هوشنگ معین زاده ـ پاریس

سخنی کوتاه در باره مردی بزرگ

در بزرگداشت ادیب و فرزانه بزرگی مانند استاد شجاع‌الدین شفا، استادانی که سالیان دراز همراه او در غنا بخشیدن به فرهنگ و ادب ایران قلم زده‌اند، باید سخن بگویند و تجلیل کنند و بستایند. مردی را که بیش از نیم قرن در عرصه ادبیات ایران به شایستگی درخشیده است. با این حال، من هم وظیفه خود می دانم به عنوان یکی از دوستان و دوستداران آثار او اشارهٔ کوتاهی به ارزش و اهمیت کار این استاد بزرگ بکنم.
گوشه‌ای از اهمیت قلم استادانه او ترجمه آثار بزرگان ادب جهان است که هنوز هم ایرانیان تشنه ادب و فرهنگ را سیراب می‌کند. اما در شرح خدمت اساسی وی به فرهنگ و ادبیات ایران، کافی است نگاهی به دوران خدمت او در دربار پادشاه ایران بیندازیم و جنب و جوشی را که به همت او در شناساندن فرهنگ ایران آغاز شده بود در نظر بگیریم.
خدمات فرهنگی استاد شجاع‌الدین شفا را، همانطور که خود او در مصاحبه‌ای با نشریه وزین میراث ایران اظهار کرده بود، باید به سه دوره مجزا تقسیم کرد: دورهٔ اول، دوران جوانی‌اش بود که با ادبیات ایران و جهان گذرانده و با ترجمه بزرگترین آثار کلاسیک جهان، گنجینه ای عظیم به ادبیات ایران ارمغان کرده است. دورهٔ دوم، دوران فعالیتش در دربار پادشاه ایران است که یکی از درخشان‌ترین دوران های زندگی او به شمار می رود، زیرا در طول این مدت وی قدم های بسیار بزرگی را برای شناساندن ایران و تاریخ و فرهنگ آن به جهانیان برداشته است که از جمله آنها می‌توان به‌برپایی و برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ سال کوروش بزرگ و شاهنشاهی ایران، تهیه و تنظیم دایرةالمعارف ایران شناسی و همچنین ایجاد کتابخانه بزرگ پهلوی اشاره کرد که متأسفانه توسعه آن با انقلاب ۵۷ متوقف شد و به ثمر نرسید.
سومین دوران خدمات فرهنگی او پس از وقوع انقلاب ۵۷ آغاز می‌شود که در این مرحله نیز استاد شفا یکی از پیشگامان حرکت روشنگری بود. وی با نگارش آثار ماندگاری مانند «توضیح‌المسائل یا از کلینی تا خمینی» و «تولدی دیگر» که به یقین یکی از فاخرترین کُتب روشنگری در تاریخ ایرانند، بزرگترین قدم را در این راه برداشته است.
با اینکه من هم مانند همه هم سالان خود از جوانی بانام او آشنا بودم تا سال ۱۳۷۷ که دومین کتاب خود «آنسوی سراب» را منتشر نمودم، آشنایی حضوری با او را نداشتم. اما پس از آن سال که برای تقدیم کتابم به دیدارش نائل شدم، چنان انس و الفتی میان ما بوجود آمد که هیچ فرصتی را برای درک محضر گرانبهای وی از دست نداده‌ام و نمی دهم.
آنچه مرا در مورد استاد شگفت زده می‌کند، علاوه بر دانش گسترده و قلم شیوایی که دارند، پشت کار و تلاش شبانه روزی او و

عشق و علاقه مستمر وی به خواندن و نوشتن است. آنچنان که حتیٰ در طول بیماریش که قادر به نشستن و نوشتن نبود، او را می دیدم که ایستاده به کار خود ادامه می‌دهد.

نکته دیگری که مرا به تحسین استاد وا می دارد، حافظه حیرت برانگیز اوست. شاید خوانندگان آثار وی باور نکنند که او بیشتر کتاب های خود را براساس اندوخته های حافظه خویش به رشته تحریر کشیده است. زیرا در خارج از کشور، نه آرشیوی در خور که لازمه یک کار تحقیقی مانند نگارش «تولدی دیگر» باشد در دسترس داشته و نه امکاناتی موجود بود که بتواند از دیگران برای جمع آوری این اطلاعات وسیع بهره بگیرد. به عبارت دیگر او برای نوشتن کتابهایش از گنجینه مطالعات گذشته خود استفاده می‌کند.

در تاریخ فرهنگ همه ملل، شخصیت هایی نظیر استاد شجاع‌الدین شفا که در فرهنگ کشور خویش اثر گذار هستند، وجود دارند و همه آنها افتخار آفرین ملت های خود به شمار می روند. بی‌شک در آینده که پژوهشگران با دیدی قدر شناسانه و منصفانه در باره وی به داوری خواهند نشست، استاد را به عنوان یکی از معدود شخصیت های بزرگ فرهنگ ایران برخواهند شمرد و نامش و یادش مثل همه بزرگان فرهنگ همه سرزمینمان به ارجمندی در تاریخ ادبیات ایران ماندگار خواهد ماند.

خوشحالم که دوستداران ایشان و بخصوص سردبیر نشریه بیداری در بزرگداشت استاد قدم برداشته‌اند. به مدیر این نشریه روشنگر صمیمانه شادباش می‌گویم و امیدوارم که دیگران نیز کار ایشان را سرمشق قرار دهند تا از استاد گرانقدر ما بابت کوششی که برای غنای فرهنگ و ادب ایران کرده است قدردانی کنند.

با آرزوی عمر دراز و پُرثمر برای استاد گرانقدرم، دکتر شجاع الدین شفا.

همه کشورها در شرایطی یکسان به هزاره‌ای که از راه خواهد رسید پا نمی گذارند، کشورهایی چون ژاپن و ایتالیا بصورت ممالکی کاملاً پیشرفته وارد این هزاره می شوند، کشورهایی چون چین و هند و یونان بسوی آینده‌ای بسیار امیدبخش‌تر پیش میروند، مصر در مقام رهبری جهان عرب برای فردایی بهتر در تلاش است، اسراییل پس از دو هزار سال بی هویتی دوباره کشوری مترقی و مستقل شده است اتیوپی و یمن کماکان با زندگانی جهان سومی خویش میسازند. در میان همه این کشورهای (قدیمی) ایران ما همچنان با این معمای حل نشده دست به گریبان است که باید با کدام هویتی پا به هزاره سوم بگذارد و آیا اصولاً حق پا گذاشتن بدین هزاره را دارد، یا میباید در درون آن نماد اصحاب کهف که در سالهای پایانی قرن بیستم روبدان آورده است باقی بماند؟

شفا ـ تولدی دیگر

کاف ـ ملک ـ فرانسه

از فردوسی توسی تا «شفا»ی شفابخش

بیش از هزار سال پیش بزرگمرد توس، فردوسی، ایرانیان را در برابر خطر ابتلاء همگانی به‌طاعون مهلک اسلامزدگی و «از بیخ عرب شدن» هشدار داد و مایه کوبی نمود.

فهماندمان که پیش از «هجمه» و حوش به سرزمین کوروش و داریوش، ما نیز برای خود کسی بودیم و نه فرودست ناکسان. هیهات که تخت برابر شد با منبر و نام ها همه زید و عمرا!

چهارده سده از تاریخ اشغال آشکار و ناآشکار کشورمان و مستعمره و «مستحمره» شدنش می‌گذرد، آن هم از سوی «همسایه»ای برخوردار از فرهنگ غزواتی ـ غارتی که هدیه‌ای جز بربریت و زن ستیزی و سنگسار و جزیه طلبی و دانش ستیزی به همراه نیآورد.

از دوران فردوسی به این سو کدام متفکر و محقق ایرانی را سراغ دارید که به جای نالیدن های گاه به گاه و دست به عصا رفتن و یکی به نعل و یکی به میخ زدن نسبت به پیامدهای شوم آن «هجمه» و اشغال ویرانگر فرهنگ و هنر و جهان بینی و هویت و شخصیت فردی و جمعی ایرانی، شجاعانه به ریشه های درد و نکبت پرداخته باشد و بکوشد در قطع و سوزاندن آنها، مانند آقای شجاع‌الدین شفا؟ منکر وجود پُرارزش دیگر مبارزان دانشورز و فرهیخته همچون آقایان دکتر مسعود انصاری، و نویسندگان همین بزرگنشریه کوچک بیداری و... نیستم ولی چه کسی در پیشگامی آقای شفا شک دارد؟

خستگی ناپذیری ایشان و «وسواس» احترام برانگیز و شگفتی آورشان در تحقیق و مدلل و مستند ساختن گفته هایشان هر ایرانی گریزان از ایرانی بودن را که غم دیرین ناشی از گسستگی فرهنگی و تحمیل حقارت و تحمل بربریت آتش به جانش انداخته باشد به تحسین و تعظیم در برابر «شفا»ی شفاآور وا میدارد.

«سایت»های بیداری در میهن اشغال شده مان فعالند و خبر میرسد، که شمار دهریون، اغلبشان جوانان غیور، به صدها هزار تن رسیده و همچنان فزونی می‌گیرد. باشد که هشیاری بزرگانی دانشورز و آینده نگر همچون آقایان شفا و انصاری و همکاران این نشریه، آنان را از فرو غلتیدن در ورطه سیاه «ماتریالیسم ایدئولوژیک» در همه چهره های کریه و سیاهش باز دارد.

بذری را که فردوسی توسی در شوره زار «ایران» اسلامزده افشاند و در درازای محنتبار سده ها کمتر از آنچه که باید مورد مواظبت و دلسوزی و آبیاری قرار گرفت، به همت معدود اهل خرد و اندیشه، اینک ریشه دوانده، ساقه برافراشته و نگین غنچه همچون تاج بر سر نشانده. دیر یا زود به گُل می‌نشیند و میوه شیرین و خوش گوار آنرا ـ نامش خودآگاهی و خود بازیابی ـ نسل های آینده خواهند چشید.

آقای شفا! آنچه که «ما» را نسبت به رنج های ناشی از وجود انسان های حقیر بی اعتناء می سازد حضور بزرگمردی همچون شماست و جایتان همواره در صدر مجلس ما می‌باشد.

دکتر م. ع مهرآسا

اَدایِ دِینی به جناب شجاع الدین شفا بزرگمرد ادب و فرهنگ پارسی

من از نظر اندیشه‌ی سیاسی آنجا که مربوط به سرنوشت حکومت و آینده‌ی ایران می شود، با آقای شفا همخوانی ندارم و در مسئله آلترناتیو رژیم اسلامی، در قطب مخالف ایشان قرار می‌گیرم. به این معنی که هردو مخالف حکومت فقیهانیم؛ اما نظرمان به آلترناتیو حکومت متفاوت است.

خوشبختانه این اختلاف نظر، مانع ادای صمیمانه‌ترین احترام من به او و مقام والای فرهنگی‌اش و همچنین ابراز واقعیّت در مورد خدمات او نمی شود. واقعیّتی که در وسعت معلومات و گستره‌ی اطلاعات تاریخی و ادبی آقای شفا نهفته است و هر آدم بی غرض را وامیدارد تا به این واقعیّت با دیده تکریم بنگرد.

کسانی که اهل مطالعه‌اند و با آثار و تألیفات این بزرگوار آشنا هستند، نمی توانند حقایق را نبینند و سهم عمده‌ای که آقای شفا در خدمت به ادب و فرهنگ ایران دارد نادیده بگیرند و یا به سهولت از روی آن بگذرند. آقای شجاع‌الدین شفا اگر تنها «کمدی الهی» دانته را ترجمه کرده بود و در اختیار ما قرارمیداد، در زمره‌ی فرهنگسازان قرار می گرفت و سهم خود را در خدمت به فرهنگ و ادبیات ادا کرده بود. اما کمدی الهی تنها یکی از آثار او است و بخشی از خدمات فرهنگی او محسوب می شود. دیگر آثار او اعم از ترجمه و تألیف بسیارند و اهل فرهنگ و ادب با آنها آشنا.

اما به گمان من جدا از آن آثار، بزرگترین خدمت این فرهنگمدار گرانمایه به فارسی خوانان، تلاشی است که آقای شفا در دو دهه‌ی اخیر در ستیز باخرافات دین ها داشته است؛ و آن هم مربوط می شود به تعمق و تأمل در شناخت ادیان سامی یا ابراهیمی ـ مخصوصاً اسلام ـ و نشان دادن ماهیّت آئین هایی که ناروا و بی جهت، افکار و ذهنیّت میلیاردها انسان را قفل زده‌اند. اعتقاداتی کُهنه و پوسیده که نسل به نسل به صورت توارثی به آدمیان منتقل شده و نسل جدید بی اراده و ناخواسته، بدون شناخت و بی مطالعه و مداقه ـ و در اکثریت کورکورانه ـ گردن به اطاعتشان نهاده، و قید بندگی و بردگی‌ی زعمای این ادیان را نیز به گردن بسته است.

آقای شجاع‌الدین شفا کوشیده است تا با دقت و حوصله و با نثری شیوا و روان و محکم که از ویژگی های نوشتارهای اوست، به درون دنیائی از اوهام و تخیلات عوامانه که بُنمایه‌ی کتاب های دینی ملقب به آسمانی را می‌سازد، نفوذ کند و با بی طرفی کامل و تنها از روی مدارک موجود، و مفهوم متون کتاب ها، ماهیّت این آئین های پوچ و بی محتوا را به خواننده نشان دهد.

من معتقدم آقای «شجاع الدین شفا» فزون برتمام تألیفات و کارهای چشمگیر فرهنگی اش، در مبارزه با خرافات دین و تنویر افکار جوانان و پاکسازی ذهنیّت فارسی زبانان، کاری سترگ و کارستان انجام داده است. من از ته دل، برای این بزرگوار تندرستی ودرازی عمر آرزو می‌کنم.

دکتر مرتضا میرآفتابی ـ سیمرغ

خورشیدهایِ همیشه تابانِ فرهنگِ بزرگ ایرانِ ما

استاد شجاع‌الدین شفا نامی ست آشنا برای ایرانیان داخل و خارج از کشور که مدت بیش از پنجاه سال است، مردم با ترجمه ها و کتاب های او آشنا هستند. شجاع‌الدین شفا تاکنون ۶۴ کتاب و ۱۲۰ مقاله تحقیقی تألیف و یا ترجمه کرده است، که همگی آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، از ترجمه ها کمدی الهی دانته، بهشت گُمشده میلتن، دیوان شرقی گوته، و نغمه های شاعرانه‌ی لامارتین تا تألیفاتی چون جهان ایران شناسی، دایرةالمعارف روابط فرهنگی ایران با یکایک کشورهای جهان و دهها کتاب ترجمه و تألیف در ادبیات جهان. و باز باید یادآور شد که شجاع‌الدین شفانویسنده «توضیح‌المسائل»، پاسخ هایی به پرسش های هزار ساله: از کلینی تا خمینی، «جنایات و مکافات» سیری در یک انقلاب سیاه. «در پیکار اهریمن» نبرد هزار ساله فرهنگ پارسی یا مکتب دکانداران دین ـ ایران در چهار راه سرنوشت نخستین کتاب روشنگری دوران بعد از انقلاب و سی گفتار برگزیده از مقالات و مصاحبه های برونمرزی در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ می باشد.

شجاع‌الدین شفا با تکیه به اسناد معتبر و شهامت، وقایع ایران را بررسی می کند و حقایقی را ابراز می کند که دانستن آن حقایق نه فرض ملی و بلکه وظیفه انسانی هر ایرانی و غیر ایرانی است که از آن حقایق، در باره انقلاب ایران و نیز اسلام حقیقی اطلاع و آگاهی پیدا کند.

شجاع‌الدین شفا در کتاب «تولدی دیگر» کوشیده است که واقعیت هایی در باره مذاهب توحیدی، خدا در آئین های توحیدی و پیامبران و کتابهای توحیدی با استناد به بررسی های سیصد تن از اندیشمندان و پژوهشگران جهان غرب گردآوری کند که این کار بزرگ او قابل تقدیر است.

در بخشی از این کتاب می خوانیم:

«در کتابهای تورات، ایران و پادشاهان و شهرهایِ مهم آن جای ممتازی دارند که هیچ کشور دیگری ندارد: ۲۷ بار از پارس، ۳۳ بار از ماد، ۴ بار از شوش، دوبار از تخت جمشید و یکبار از ری در آنها سخن رفته است و در بارهٔ شاهنشاهی ایران آمده است که: «هرچند ما (ملت یهود) بندگانی بیش نیستیم، ولی خدای ما در این بندگی ما را ترک نکرده، زیرا سایه بزرگواری پادشاهان پارس را بر سرمان گسترده است» (کتاب عزرا، باب نهم، ۵)، وکورش، بصورت یک نمونه منحصر به فرد در تمام تورات، «مسیح خداوند» و «آزادی بخش بزرگ» و کمر بستهٔ خدا لقب گرفته است. به نوشته L. H.Mills یکی از برجسته ترین کارشناسان تاریخ مذاهب در آغاز قرن حاضر ـ که خودش یهودی است ـ «در طول دو قرن حکومت ایران هخامنشی بر فلسطین، یهودیان بقدری تحت تأثیر اندیشه های ایرانی قرار گرفته بودند که بسیاری از نویسندگان یهودی آن زمان اورشلیم را بیش از آنکه یهودی بدانند شهری ایرانی می شمردند».

همچنین آنچه را که شجاع‌الدین شفا با شهامت و بی باکی در باره انقلاب ایران و ولایت فقیه می نویسد قابل مطالعه و غور و بررسی و

تفکر است.

سیمرغ مطالعه یک یکِ آثار استاد شجاع‌الدین شفا را به خوانندگان خود توصیه می کند و موفقیت نویسنده را خواستار است و از اینکه نشریه‌ی «بیداری» برای استادی بزرگوار و انسان به معنایِ والای آن ویژه نامه‌یی تدارک دیده است به نشریه خجسته باد و آفرین می گوید.

بهتر آنست که تجلیلی شکوهمند از این استاد فرهیخته شود و در آن گردهماییِ باشکوه آثار این دانشمند گرانقدر تجدید چاپ شده و در اختیار مردم قرار گیرد.

مجله سیمرغ پیشنهاد می‌کند که بنیادی به نام این استاد عالیقدر تأسیس گردد و در آن بنیاد زندگیِ فرهنگیِ او به نمایش درآید و آثار این استاد گرانقدر در معرض دید خوانندگان قرار گیرد. عمر این استاد با همت و حمیّت دراز باد...

اگر امروز من وظیفه چنین آگاه سازی را بعهده گرفته‌ام، نه از این جهت است که در این مورد برای خود صلاحیتی خاص قائل باشم، بلکه از این جهت است که برای خود مسئولیتی خاص قائلم. شجاع‌الدین شفا

بقیه‌ی **در حاشیه تهیه این ویژه نامه** مانده از صفحه ۱۶

استاد فرمودند،

«حالا امروز، پریروز به من خبر دادند که آقای شجاع‌الدین شفا مریض هستند، امیدوار هستم که حالشان خوب باشد، آقای شفا در این سالهای اخیر کتابهای خوبی نوشتند، اما فراموش نکنیم که ایشان هم دراز مدتی در روزگار جوانی و در روزگار توانایی عمله زور بوده، عمله ظلم بوده این آقای شفا، بعد از آن، فکرکنم رییس کتابخانه سلطنتی بوده و چه بوده و اینها، کتابهای پادشاه سابق را می‌نوشت، مأموریت بر وطنم و غیره و اینها، بعد از اینکه نظام سقوط کرده، آمده است یکسره در باب دین و نقد دین کار می‌کند، تا آنجایی که بنده دیدم کارهاشم خوبه، بنده فکر نمی کنم بسیار عالی باشد و عمیق باشد ولی برای مبتدیان خوبست کارهای ایشان!! اما ایشان عمله زور بوده، عمله استبداد بوده در روزگار جوانی که می توانسته کاری انجام بده، یک کلمه هم از باب آزادی صحبت نکرده... چون این مرد بیمار است یادی از او بکنیم و یک قطعه از کارش را بخوانیم... در اینجا گوینده محترم یک نوشته قدیمی از آقای شفا را با شک بر اینکه «نمیدانم ترجمه آقای شفا تا چه حد درست است» برای شنوندگان خود خواندند و به این شکل از آقای شفا تجلیل کردند.

۶ـ پس از آماده شدن مجله برای چاپ نویسنده نامدار دیگری تلفن زدند که چرا به من اطلاع ندادید تا من هم که آقای شفا را بسیار دوست میدارم مطلبی بنویسم، پاسخ دادیم در دو شماره پیاپی «بیداری» موضوع را به آگاهی همگان رسانده‌ایم و بیشتر نویسندگان خودشان با علاقه فراوان خواستند که در این بزرگداشت شرکت کنند، ما هم که آدرس همه بزرگان فرهنگ ایران را نداریم که تک‌تک با آنها تماس بگیریم، با پوزش فراوان از ایشان و دیگرانی که با آنها تماس نگرفتیم.

۷ـ گویند، هرچه درخت پُربارتر باشد، سرش را پایین‌تر می‌آورد، این مثال در باره دکتر اسماعیل خویی رُخ داد که چگونگی‌اش می‌تواند آموزنده باشد.

پس از اینکه دکتر مرتضا میرآفتابی گرامی پیشنهاد کردند بد نیست از آقای دکتر اسماعیل خویی هم بخواهید که در باره آقای شفا بنویسد، فکرش را نمی کردیم دکتر خویی که با آقای شفا اختلاف سیاسی دارد (برداشت ما) در این کار سهیم گردد. ولی نه تنها با استقبال بسیار گرم ایشان مواجه شدیم و ظرف کمتر از ۲۴ ساعت مطلب خود را برای ما فکس کردند بلکه، تلفنی گفتند «به استاد شفا بگویید، دستتان را می‌بوسم». این جمله فروتنانه از شاعری بزرگ که با آقای شفا احتمالاً چه در گذشته و چه در حال حاضر اختلاف سیاسی داشته است گویای رُشد راستین اندیشه در میان برخی از روشنفکران ما می‌باشد که می‌تواند برای سایر دانش آموختگان آموزنده و راهنما و راهگشا گردد. استاد شفا هم با شنیدن پیام صمیمی دکتر خویی بسیار شادمان و سپاسگزار گردیدند.

۸ـ قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری، نه اینکه آقای شفا عاری از عیب و در کارهای سیاسی و اجتماعی خود اشتباهاتی نداشته است و انتقادی برایشان نتوان کرد ولی هر سخن جایی و هر نکته مقام یا مکانی دارد. بدون شک تاریخ ایران برگه های زیادی از خود را در باره استاد شجاع‌الدین شفا برای همیشه ثبت خواهد نمود و از او به نام یکی از عاشق ترین و بزرگترین فرهنگیاران، دلیرترین مبارزان و اثرگذارترین نویسندگان یاد خواهد کرد. این ادعا را نویسندگان، روشنفکران و فرهنگمداران بزرگ امروز ایران در این ویژه نامه نسبت به آقای شفا شهادت دادند و کار محققین آینده ایران را آسان کردند که فرزندان آینده و نسل های بعدی برای همیشه احترام گذار این عاشق ایران و پرستندهِ فرهنگِ انسان ساز ایران گردند. با سپاس بیکران از تک‌تک بزرگانی که مکنونات قلبی و تجربه‌های خود را در باره آقای شجاع‌الدین شفا ابراز کردند تا سپاس های خود را به یکی از فرزندان راستین میهن پیشکش کنند.

باشد که مکنونات قلبی نویسندگان این ویژه نامه دل استاد شفا را شادمان سازد و بداند که فرزندانِ حقشناس ایران از هر قوم و قبیله و طیف سیاسی که باشند ایشان را دوست میدارند و ارزش کارهای جاودانی شان را میدانند.

برای استاد شفا گرامی، تندرستی و سال های زیاد زندگی آرزو می‌کنیم.

بیـــداری
نشریه کانون فرهنگی خرافه زدائی

در حاشیه تهیه این ویژه نامه

۱ـ پس از آگاه کردن و درخواست از ۳۰ نفر از بزرگان کوشنده در کارهای فرهنگی که مکنونات قلبی خود را در باره استاد شجاع‌الدین شفا بنویسند، ۲۶ نفر از آنها به خواهش ما پاسخ آری دادند و خیلی زود یکی پس از دیگری نوشته های خود را چه از راه پست، فکس و یا ایمیل برای ما فرستادند، که در همین جا از بزرگ منشی و اعتماد آنها به نشریه «بیداری» بی‌نهایت سپاسگزاری می‌کنیم. این بزرگان قلم، سخن و فرهنگ ایران نه تنها دل استاد ارجمندی را شاد نمودند و ارزش والای زحماتش را ستودند، به دیگران و جوان‌تر ها هم آموختند که قدر بزرگان خود را بدانند و همواره گرامی شان بدارند، بسیاری کسان دیگر بودند که در نظر داشتیم از آنها هم بخواهیم که دراین ویژه نامه‌ی آقای شفا، سهمی به‌عهده بگیرند ولی کمبود صفحات بیداری که حتیٰ با اضافه کردن ۴ صفحه هم جوابگو نشد و نداشتن آدرس برخی از آنها، این مجال را به ما نداد. ما مطمئن هستیم اگر قرار شود روزی همه‌ی بزرگان فرهنگ و ادب ایران در باره آقای شفا، هر فرد فقط یک سطر بنویسد، مجموعه‌ی نوشته ها سر به ده ها کتاب بزند. ولی اکنون تنها، نام همین بزرگانی را که توانستیم در نشریه کوچک خود جای بدهیم، به‌دلیل والایی مقام تک تک هرکدامشان می تواند خودگویای مکنونات قلبی همه‌ی بزرگان فرهنگ و ادب ایران نسبت به آقای شفا باشد.

۲ـ چهار پنج نفر دیگری هم بودند که فکر کردیم برای ایجاد بیشتر دوستی ها و محبت بین کوشندگان فرهنگی بدنیست در این بزرگداشت شرکت کنند، از میان آنها یکی شان که نویسنده نامداری است وکتابهایش همه در راستای کارهای آقای شفا می باشد، فرمودند من فعلاً گرفتار هستم و وقت ندارم.

۳ـ نفر دوم خانم هما سرشار برنامه ساز رادیو، تلویزیون بود که پاسخ دادند «کدام آقای شفا؟! بیداری را هم من تاکنون ندیده‌ام!!» که به یادگار ایمیل ایشان را نگه داشته ایم.

۴ـ نفر بعدی آقای عباس پهلوان تنها کسی بود که پس از بارها قول دادن و ابراز علاقه شدیدِ زبانی به آقای شفا، نوشته‌ای نفرستاد. بار آخر هم که تلفنی با ایشان صحبت کردیم، فرمودند «به امام زمان وقت نمی‌کنم، بلافاصله فرمودند، شما هم که امام زمان را اصلاً قبول ندارید» و برای بار دوم شماره فکس ما را گرفتند که مطلب خود را فکس کنند که هرگز خبری نشد. شاید هم امام زمان به آقای پهلوان اجازه نمیدهد در «بیداری» بنویسند.

۵ـ هم میهن دیگری که در راستای خرافه زدایی و روشنگری می‌کوشد و تلاش های او بسیار هم مفید افتاده است. پس از دریافت ایمیل درخواستی ما که اگر مایل هستید در این ویژه نامه چند سطری راجع به آقای شفا بنویسید، ضمن اینکه پاسخی ندادند، نظر نازیبایی را که در زیر خواهد آمد و از روی نوار صدایشان پیاده کرده‌ایم، در برنامه تلویزیونی خود ابراز کردند و به این شکل در بزرگداشت آقای شفا شرکت نمودند!

مانده در صفحه‌ی ۱۵

در وست وود لس آنجلس، اگر بیداری گیرتان نیامد، سری به کلبه کتاب ۱۵۱۸ وست وود بزنید.
(۳۱۰)۴۴۶-۶۱۵۱

تلفن و فکس بیداری (858) 320-0013
شماره حساب بانکی در بانک واشنگتن میوچوال شعبه شهر U.T.C سن دیاگو 309194-5003 می‌باشد
www.bidari.org

BIDARI بیداری
P.O.BOX 22777
San Diego CA 92192
U.S.A

Presorted standard
US. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit # 2686

May 2010 AWAKENING Issue # 49

بیـــــداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

شماره ۴۹ ـ سال نهم ـ اردیبهشت ۲۷۱۹ ایرانی

ماه می ۲۰۱۰ مسیحی ـ ۱۳۸۹ تحمیلی عربی

در بیشتر سفره‌های
هفت سین امسال
شاهنامه ایرانی جای
قرآن عربی راگرفت

اگر ما دین‌ها را
از بین نبریم
دین ها ما را
از بین می برند

شجاع الدین شفا
بزرگمردی که به تاریخ پیوست
و
غمی که سراسر ایران را فراگرفت

استاد شجاع‌الدین شفا یکی از راستگوترین گزارش کنندگان تاریخ در سن ۹۲ سالگی درگذشت.

دکتر شفا تا آخرین روزهای زندگی‌اش در حال نوشتن و خواندن بود و آخرین کتابش را هم به‌نام..... که می‌گفت بهترین کتاب اوست به‌پایان بُرد.

استاد شفا در روز ۱۷ آوریل ۲۰۱۰ برابر با ۲۸ فروردین ۱۳۸۹ به دور از میهنی که عاشقانه دوستش میداشت در خاک غربت پاریس، چشمان خسته خود را پس از ۷۰ ـ ۸۰ سال کاوش بی وقفه در برگ های تاریخ و ادب ایران و جهان فروبست و به آرامش رسید.

استاد شفا در جایگاه یک ادیب نامدار، یک پژوهشگر راستین و یک مبارز دلیر و بزرگ خود را برای همیشه زنده و ماندگار گردانید.

اگر ما امروز سپاسگزار تلاش های خستگی ناپذیر او هستیم. نسل های آینده از او ستایش خواهد کرد و از او خواهد آموخت.

یک مسلمان ایرانی، تنها از این جهت مسلمان است که پدرش مسلمان بوده است و پدر او نیز بهمین دلیل مسلمان بوده که پدری مسلمان داشته است، و پایان این خط زنجیر به زرتشتی فلک زده‌ای می‌رسد که با شمشیر عرب لااله الاالله گفته بود، بی آنکه حتیٰ معنی آن را دانسته باشد.

شجاع‌الدین شفا ـ تولد دیگر

با دلی پُراندوه از درگذشت مرد بزرگ ادب و سیاست دکتر شجاع‌الدین شفا آگاه شدیم، هرچند او اکنون و به ظاهر در میان ما نیست ولی رهنمودها، کتاب ها و پژوهش های دانشورانه‌اش همیشه در برابر ما و همه‌ی دلدادگان به ایران خواهد بود. همدردی می‌کنیم با خانواده او، بستگانش و همه دوستدارانش در سراسر ایران.

هما احسان ـ دکتر مهدی ادهم ـ نوید ادهمی ـ دکتر سیروس اسدی ـ دکتر مهشید اسدی ـ نادره افشاری ـ بزرگ امیدوار ـ پرفسور مسعود انصاری ـ دکتر ناصر انقطاع ـ دکتر هوشنگ انور ـ دکتر احمد ایرانی ـ سعید اوحدی ـ امیل ایمانی ـ هومر آبرامیان ـ فرد آبرامیان ـ دکتر نادر آزاد راد ـ سیاوش آذری ـ دکتر پرویز بابالاوی ـ بهراز بحری ـ مرتضا برقعی ـ پرفسور منوچهر جمالی ـ دکتر بهرام چوبینه ـ دکتر انوشیران حاتم ـ دکتر خسرو خزاعی ـ دکتر اسماعیل خویی ـ پریوش دیبا ـ دکتر رضا رضاپور ـ ناهید رضاپور ـ پرویز روانی ـ دکتر لطف‌اله روزبهانی ـ دکتر حسن رهنوردی ـ مرداویج زیاری ـ آبتین ساسانفر ـ (خانم) سرور ـ پارمیس سعدی ـ کورش سلیمانی ـ دکتر هوشنگ سلیمانی نژاد ـ مهدی شاهرخی ـ سیروس شرفشاهی ـ جمشید شمالی ـ دکتر میرهاشم ضیایی ـ شهاب عقیقی ـ شایان کاویانی ـ سیاوش لشگری ـ مرتضا لطفی ـ میرزا آقا عسگری (مانی) ـ محمد مجزا ـ نوشین مدنی ـ آریا مزدک (اصفهان)ـ دکتر منوچهر مزینی ـ حنیف معلم ـ هوشنگ معین زاده ـ کاظم ملک ـ سیامک مهر ـ دکتر محمدعلی مهرآسا ـ دکتر مرتضا میرآفتابی ـ پرویز مینویی ـ جمشید نوری ـ دکتر کاظم ودیعی ـ هوشنگ وزین ـ همایون هوشیارنژاد ـ جوانان پخش کننده بیداری در ایران ـ سایت روشنگر کاوه سرا